

که عبودیت بر میان جان بسته مستلک کینه جلال او شدند و از عادی این اقبال طایفه بجا آمد مقتضای بدیهه الاصل فرود شد و بعضی  
 در بامی بلاکت فاخر قناه و من وجهه جیعا ناپزگشته بقیه که سبب قلت اعوان و الضار و کثرت اعدای جنکار بر شیخه امامیه اظنار و حبیب بود  
 امروز بظهور این دولت حرام شد بلکه اکثر این سفیان از خوف این دولت اظهار تشیع میکنند و همان مویان از صهای اهل بیت از دولت  
 محفوظ شدند و کتب شریفه بنام او تالیف نمودند و این نعمتی است که بر کاتب شیعه شکرانه آن فرض صحت است و جناب القاضی قاضی نظام  
 الدین اصفهانی در آخر بعضی از تصاویر خود که اقتضای آن بموجب اهل بیت علیهم السلام نموده اشارتی بموجب خوابه بهاء الدین و عقیقه او نموده گفته  
 شعرا قل للثواب کبیرا لا ابا لکم لشیعة الحق باجبه الله قلوبنا اعاد اهل ملوکة الترتیب و نعمهم و ذل  
 سبحان و الدین تمکیننا هذا ان صاحب بوان الممالک قد امضی غریبه بخزیه للملاعننا عن المنابر و  
 المنبضین لهم یری لا عندهم بالبیع تسخینا یری علیا ولی الله مدخرنا للعشیرا و اولاده العزالیامینا  
 در کتاب تاریخ الوزرا مسطور است که خواجه بهار الدین محمد در ابتدای نشوونما بکرم رینج جهانگشا بکومت اصفهان و نزد خورشید و در  
 ضبط و سیاست و اظهار قدرت و سلطنت بابت رفت و آمد او از در و در قتل در گذشت ابواب حضور و غماض بر روی ارباب دولت  
 بکلی بر بست و پشت بر سینه خلعت تنهاده و لباسی از ابریشم با کران شکست اگر سخنی بر دوش میزد او نبودی علم بقبل او کردی تا بجزیره صیقل  
 و کیره چه رسد و اگر چیزی بر دوش مرام سمیع در سینه خانها بنا بر باد داده و جان آنها را میباغشوار کردی و انکار دولت و ابواب  
 و سایر اعیان اصفهان اگر شب بکینه رسترا تراحت می نمودند همکام و زیندین نیم سحر مانتند و از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان  
 بودند که آیا امروز از خیر قریبه به بیخبات توان یافت و ما را شراشتم آتشش بکدام خاکسار ازانی آید یا خواهد یافت از بیم سایش شریک  
 تن بر و با بسیاری دوران داده گردن کشان عراق و اصفهان از در و در خورشید نشان از سر بر خط فرمان رسانده شعر از بیم سیاستش جان  
 میزد و ز فرط و استشن زمان میزد از حدت تیغ آبدارش جویشید چون برک از صرصر خزان میزد صاحب دیوان  
 چند آنکه از روی شوق و شفقت بوقت آمد مجد را از فرط سیاست و کثرت سفک و مانع میفرمود و دو خاست عاقبت این کار را بیبارت  
 مختلف باز می نمود خواجه بهاء الدین اصلا متنبه بیکشت و مطلقا از سر خورشیدین و مشک کردن و سوزن در میگذشت ع پندید مانع نشد و سوزن  
 ما در زاورا عاقبت روز کار در استر و ادب و سبب خویش طریقه سعی بر پوست و امراض مختلفه و انتقام تنهاده سورت قوت عظمی  
 شکست و هنوز زمین اوقات جانش عقد ماشین نگرفته بود که از عالم قانی بجهان جاودانی تقال فرزند شعر قان ز آفت این پنج سار است  
 سوزن خزان ز کردش این روز کار پر خیزت که سوزنیکه بجهان کاشت خود بستد که گوهر کیهی سی سال صفت خود شکست در وقت  
 الصفا مسطور است که خواجه بهار الدین محمد هر چند در شیوه سیاست و انتقام سعی تمام و با لفظه مالا کلام داشت باضعاف آن در واقع  
 جود و سخا اهتمام فرموده و در باب تعظیم فضلا و علما و فقیه عمل و نامری میکند است اوقات خود را به ستم کردن آید از صباح تا جانشینان  
 با رفته با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا با محبت و ملافت بسطود اشی و پس از مشین ساقی مانده با تفریح کاسات از غوغای شمشیر  
 بودی باقی اوقات را به انجام تمام ملک استیخاف طال طبقات مردم صرف نمودی با محمد چون خبر فوت بهاء الدین محمد به سبب صاحب  
 رسید این با عی در مرثیه قره ایچین سلک نظم کشید با عقیقه فرزند محمد ایچک بندویت بازار زمانه را با یکموت و پشت  
 بودی از آن پشت پر خمشت جا بروی جان بیروت و افاضل شعری زمانه در مرثیه آن بزرگ بجای تصاویر خوب گفتند و آن  
 ایچک این مرثیه است که جناب القاضی قاضی نظام الدین اصفهانی گفته و سخن در نسخه معتبره ما للظلام یعطی وجهه الافق

ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق	ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق	ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق
بکة السماء وضع الارض و انزلت	بکة السماء وضع الارض و انزلت	بکة السماء وضع الارض و انزلت
به العلى و التها لثامه الحدی	به العلى و التها لثامه الحدی	به العلى و التها لثامه الحدی
معه فقطع اسباب الرجا و لنا	معه فقطع اسباب الرجا و لنا	معه فقطع اسباب الرجا و لنا
في المصاب و قلب الدهر ذوق	في المصاب و قلب الدهر ذوق	في المصاب و قلب الدهر ذوق
افسان عن العلى ما ذا اصابت	افسان عن العلى ما ذا اصابت	افسان عن العلى ما ذا اصابت
اسالك الله بمد صبغة الشفق	اسالك الله بمد صبغة الشفق	اسالك الله بمد صبغة الشفق
ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق	ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق	ما للظلمة تضطر بنا اليوم من فلق
بکة السماء وضع الارض و انزلت	بکة السماء وضع الارض و انزلت	بکة السماء وضع الارض و انزلت
به العلى و التها لثامه الحدی	به العلى و التها لثامه الحدی	به العلى و التها لثامه الحدی
معه فقطع اسباب الرجا و لنا	معه فقطع اسباب الرجا و لنا	معه فقطع اسباب الرجا و لنا
في المصاب و قلب الدهر ذوق	في المصاب و قلب الدهر ذوق	في المصاب و قلب الدهر ذوق
افسان عن العلى ما ذا اصابت	افسان عن العلى ما ذا اصابت	افسان عن العلى ما ذا اصابت
اسالك الله بمد صبغة الشفق	اسالك الله بمد صبغة الشفق	اسالك الله بمد صبغة الشفق

بعد ارتقاء كذا في أوج السماء على  
صاوم من قراب الليل مندوب  
ابصر عبيدك قد جردوا بينهم  
يشكون بعدك انرا غير متشوق  
ان تفتح العين لم تبصر سوى فلق  
تلك الممالك حث الخيل بالمنق  
هلا ابتدقتا الى تقبيل الحين  
وجبه نهار طلة الفسوف  
لو استطاع فلك بالروح تفك عن  
من حبرة عشيته بعد لم ينفق  
هلا تمكك في لقاء ثانية  
طه الشراير بضوء مصك مفرق  
قبل استذاه بدالتهم لم يكن  
وداع الخبز لا زجى لمنشوق  
لا كان في روضه الخضراء بعد من  
لا البدر بايفضه من الدرر  
تبرج الجوى في حيلة وفي حلال  
سود الحق لدى كل من الخسوق  
تبيك الجوارى خضبا كنها بعد  
الى المصالح للاشراف والسوق  
سقت الامور واثواب الصبح جلد  
ساس البرية ذو حنكهم ولم ينفق  
وكل ما شاء من شرارة عرسنا  
الشياطين ارضا دا على الطرق  
عول على شبلة اليهود عاقبه  
الممالك طول الدهر ذا فسوق  
قولا لمنهض من اصفهان الى  
من كل بابك هنا بالتريلصون  
فعر عن ابي باباء محضن  
وبالثناء عليه الدهر منطلق  
حبران ضاقت على الارض من سعة  
للخلق ينهر برجي حنكر من تعلق  
بعد اهل العلى والمجداتهم  
كما ثياب بلا شك ومحتلق  
مجهط علمنا با في الدهر من غير

شدا كنت تحت الارض في  
نانت حقد الاوله وبتنا هم  
واثروا التراب كغروبنا على الشرف  
ابصر معالم قد شتتها اكلات  
يشكو اسارا لا يفتح هذا الخلق  
ما ذا اعلمت لو اسفيلت عوكة  
هلا اتهمت الى ضم ومعتق  
بيك مشول لا يقر له  
صدق من الود لا كذب لا ملق  
ابوك صاحب بوان المالك في  
وليسنى بوجه منك مؤلق  
بالشمس لم تقترن اعينك بالفر  
الخسوف فيما سمعنا بمسوق  
خانك زهر الدار اسود وجهها  
فوطا يوق الابصار منغوا  
لا يوق مثل الثريا بعد منتظنا  
بعد اسنارك تحت التريم تطوق  
في صحن دورك بل في افق اجمة  
بالخزنة سودا ثواب لها مرق  
يحكم عن غزبات فيك ماصتر  
لورا بها طاعين في السن لم يبق  
لكن تبعته هوى قوم حنبتهم  
اذ لا مواد له من اصل الخلق  
اقول للواجد المكروب او حشر  
مثل اسمه وحق ذي العلق ثوا  
كلا يسرى عن الماضي بجموسنا  
مخيم الملك يطوى كل مخترق  
وخبره ابو قوع الخطب ضاق  
ذاع له اليوم بجر الاسبى عرق  
عزدي فواد على الاحزان شمل  
كانة اليوم في الشوطة الوهق  
وقل له عن لسان الجمع كلام  
ذاقوا المنون وطعم الشكل بل  
وراء فوق الاراء الا نام ترى  
براع بجمع فيه بجمع شريك

او في القلوب صباح قد بنيت هم  
ونابت طرف الملوكة الارض ذارق  
ابصر صنائع ذاك الباب قد فجعنا  
فتبع القلوب بذا المنظر لا نوق  
هذالك عنك مودة الخوف فبقن لي  
وقدنا منك داب الحازم اللنق  
ان ينه لا راي مود ولا سمع المكرو  
او هي قوى عز من مائة نوال لوق  
هرون خن كوسه للاس صيقنا  
ذالك الغراء على الاقدار وحق  
لا انها القصر الارض وما لك في  
اخفى روالك عناد وشت نحق  
بعد ارتحالك عن تلك الديار  
من راجع جالب شرا وعرق  
لا اشع الرياح العلو صعدن  
لا يد جواز اعد هانئ منطلق  
نم مطار وصور الصبح لو صبك  
برعا البواكي جرت اليوم من طلق  
بنشر منك خصال الخير مقضية  
عن دفع مفضلة او كشف منطلق  
لوملت عن قرناء السوء مثلت ما  
عين لطار فكانوا زانبا الوهم  
نم سليمان لم يكفر وقال له الكفر  
غاب بلا اسد مدار تحك بقى  
دزان من صدق يبقى مثلها عقد  
ترجو الشفاعت بعد الوردي العرف  
ان حيث ذاك والدمع منه هم  
ذرعوا مائة صبا حاكل ذي مق  
عزدي لسان لشكر المكرمان لم  
وجفن عين عن الاقدار منطبق  
واذكروا ثمة عشر لا انتهاء له  
اما وجدت مجال القول لم يبق  
دارضه بفضله الله نغد  
مخيم لوامع انوار الى العلق  
لربو علة صاد من موارد

الحج  
٢٠٠

صفوا بلا کدر عذب بلا سرفا  
 بری القفا ذلیق معا رضی  
 نینل من قیدهم بالحقا علق  
 من سواد من قصر ممالیکه اخوته  
 حتفا لمدق وامن الخایف الغرق  
 لولا لورینج العیلم فی سراج  
 و سلیخ اقدام اهل المشرق لثوق  
 ذامت بفضلهما الامال ذائفة  
 شهباء خیل نهار جسد مسبق

ومثله وجود المثل مستنوع  
 وبت العباد فلا یؤلف من الترق  
 مولا ملوان بنی الایام قاطبة  
 من شابه الامسلة الاطاف و  
 کل بری لکوز البدر مدخر  
 لولاه ما قاتح کوض الفضل عن  
 اعدک علی نوب الایام لطفها  
 وثوق بنت الرجب بالفارض العدة  
 الصماحب الفاضل شرف الدین مردن بن محمد الیهوان جوانی فاضل من

اروضی لا لولم یخط کذی حرق  
 وثلک باخیه و الاعتد کس  
 علاء دین المحدث الفشاح للعلق  
 هاد ولا تذلک الاوهام و شادها  
 عنده اعتناق امور الملک لم یبق  
 سال السوال بنالولول و جودها  
 وقل بابا الصرت الدهر ذوارق  
 ما انفاق و هم خیول اللیل یسیرها

و قوة الظهور و عقد العین برادر بود و دراری ضنیلت از برادر خود خواجه مبارک الدین محمد شمس بک در جمیع علوم حتی موسیقی کجایه زمانه  
 خویش بود استاد ضمنی الدین عبد المؤمن موسیقی دان مدتی در خدمت او بوده و رساله شریفه را بنام شرف او تألیف نموده در بیان ریاض  
 مسطوریست که خواجه عطا ملک در صاحب دین او سپهرش مردن در عهد با قاضان که بوزارت او در عراق اشتغال داشته روزی زیارت  
 شد شرف بخش آمدند و خلق کثیر از اکر بر او ناله فریضین با ایشان همراه بودند و بعد از فراغ از مراسم زیارت سخن بازگامت گشده  
 آخر مردن گفت تا ازین مصحفی که بر سر شرح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نهاده است تعال مناجات و با خواجه ایشاه رود قرار میسهم جوانیت کرد  
 مصحف را بخشادند و در اول صفحی این آیه برآید که با هر قرآن نامتعلک از کفها هم ضلوا الا ان یمنعوا عنک امری و بعد از آن سخن اطوار  
 شیعه نمودند سعد الدین محمد راجی وزیر سعادت و دبیری فاضل دانشمند بود در تعظیم ذریه خیر البریه و ترویج مذاهب اهل بیت در  
 علمای نظایفه علیه مساعی حمیده بطور ساینده شیخ علامه جمال الدین بن مظفر الحلی رساله سعیدیه در کتب مسموعه او نوشته و از او غایت تعظیم  
 یافته و مولانا نظام الدین اعرج ششاوری شرح محیطی با اسم سامی او مرتین ساخته و در تاریخ النور است که خواجه سعد الدین محمد وزیر شهر  
 دهنر بود و فاضل فخر بود و بجزیت در علم استیقا و سیاق و کلمات در کتب بی شبهه نظیر بود بعد از شهادت خواجه سعد الدین محمد  
 احمد زنجانی بوجوب حکم و فرمان غازانی صاحب کور و بینه نیابت امور جهان بانی شرکت خواجه رشید الدین بلبلیت با قرار گرفت و از شجاعت  
 عدل احسان و افاضت برواستمان ایشان گشت زار امید عالم و عالمان گشت دیگر سمت طردت و فضاوت پذیرفت پس از روزی  
 چند جمعی از ارباب حدیث مثل قاضی صابر الدین سمانی و شیخ اشباح محمود و سید قطب الدین و معین الدین فاضل خلی خاخر بر تهر بر قرار داده بر هیستی  
 ساختند و اسامی افاضت بر مخالفت و وزراء بنا نهاده فرقه مشورت در میان انداختند چون گفتند این کیفیت بعضی سلطان غازان رسید  
 بر آشفته و اکثر مقررانرا معروض تیغ بایا کرد ایند شعر جویشتره طرا حدیث کرد بی دست قلم تراقم کرد و در باره دهم سوال شد  
 ایشان و سببها غارتخان و فات یافته در یخچر شد مذکور الجای تو سلطان که بسطل محمد خدا بنده مشهور گشته باج سلطنت بر سر نهاده بدستور تان  
 برادر بزرگوار خویش نام امور وزارت و تمام سپاه و رعیت بکفایت و مقصد ولایت و در ای عظام خواجه رشید الدین محمد و خواجه سعد  
 داد تا آن زمان که خواجه نسبت بخواجه رشید الدین مقام موافقت و اتحاد بود و اوقات دولت و قابلس از سایه منعت و زوال همیشگی  
 محمود تا کل شکست عهد گذار شکست زمانه دروش خاخر چون آن بوقت مخالفت بدست گشت خواجه سعد الدین سید باج آدجی راجی  
 از یواب خود را برآنداشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تفریر آمده با قصد تو مان کفایت قبول که دند سلطان محمد خواجه سعد الدین  
 و آنجا عزادار موقوف بر غوغا حاضر ساخت بعد از ثبوت جرایم بنیاد حیات خواجه سعد الدین و مقررانرا از دست برداشت مبلغ با قصد  
 که قبول کرده بودند از جهات و متمکات ایشان بمجبول پوست و بمرین سبب سلطنت عبا رفته و تفریر یکبارگی فروشت علی بن بلال  
 الکاتب المشهور باین بواب غلامان ملک بهاء الدوله بن بویه است این مقوله سواد نقوش بر جهت شعارش بجای سواد لعین بر سافیر نصر نیا  
 و طوما خط لطافت آثار شرک که درج یا قوت بلکه فرج با قوت را در غیرت و در شک او صبر در بباد آن نقد جان و دهن سپارد و بعضی فضلای  
 ایند و بیت در روح اوست شعرا باین هلال که خویش فضیله عدوت بهایان ابره او حدوا سخن عهدنا حد  
 ایضاً اسما و انش جعلت الدار فم اسو با فضی که در کتابت مثل او و نزدیک باو گشده و اگر چه ابو علی بن محمد اقل است که

در بیان

در بیان

در بیان

نقل خط از خط کوفی نموده در برابر بد صورت فرموده و خط او نیز خوب بود اما این بواب تندیب و توجیح طریقه او نموده و جایزه جلا  
 و هجرت بر آن پوشانیده و جمع خوش نویسان بر بنوادی سیاهی خط زبانی او میافند و اسادی او در مقام اعتراف در تاریخ مصر و قاهره  
 احوال او بر این وجه مشهور است که علی بن هلال الامام الاستاد ابو الحسن صاحب الخط المنسوب القاب المرفوع  
 بابن البواب كان ابو بوبه و وقع هو القرآن و نقله و فاق اهل عصره في الخط المنسوب حتى شاع في شرق و غرب  
 در سال چهارصد و بیست و سه وفات یافت در میان کتب و کتب مشهوره که در کتابخانه کاتبه سالفه و قضاوت بجهت ذلک  
 الايام فلذلك استوفى اللقب كانه استغنا عليك في شيفه الاقدام و بعضی گفته اند که وفات او در جمادی الاول از سال چهارصد و سیزده بود  
 و در بغداد مدفون گردید **خواجه میر علی** علوی تبریزی واضع خط نستعلیق و مؤلف صحاح توفیق بوده و مولانا سلطان علی که شاکر  
 بواسطه دوست در رساله منظومه مشهوره خود اشاره بشماره از احوال او نموده و گفته است موسی مستعین که خرمی جلی است و انس اسرار  
 میرعلیت حبش بود با علی ازلی نفس نیز میرسد بعلی تا که بوده است عالم و آدم هرگز این خط نبوده در عالم وضع فرموده و در  
 و قس از خط نسخ و از خط تعلیق فی کلش از آن شکر زیست کا ضلش از خاک پاک تبریز است نخکی نقی او زندانی ببولاستر  
 نادانی کاتبان که گنبد و زوئید خوشه چنان فرزند اوینه در جمع خطوط بوده شکر زوستانان شیده ام تحریف خط کش  
 به شعر او موزون است تعریف او در صدر بیرون به معاصر بجمع الاضال شیخ شیر نقیال شیخ کمال آنکه شعرش چو میوه های خنجر  
 هست شیرین تر از نبات و زقده همه در شند از ایجان خراب رخ نهند در نقاب تراب برشان از نچه خوانم و دانم روح  
 روح خوانم مولانا سلطان علی مشدی در خط نستعلیق مشهور تر از آنست که اصیاح بوشن تعریف باشد اگر چه در تحصیل الفنون چندین  
 بجزمت استادان شافعه اما فی حقیقه از تبعه عالی را از نظر اید حضرت امیر المومنین علیه السلام یافته بنامه در رساله منظومه خود اشاره باین  
 و گفته است **مشدی** از جوانی بخط بدی سلیم عشق خط زانده از قره سلیم بر سر کوی کم قدم زدمی تا تو استمی قلم زدمی که زانکشتا قلم کردم  
 بخیاط خطی قلم کردم از قضا میر مغلی زودی پیشم آمد بسان السوری قلم و کاغذ و در آتجست بیت و نه حرف از حرف نخت  
 بنوشت در وان بدستم داد شدم از لغات او شاد زانکه ابدال بود صاحب حال طبعش مبتدال الاحوال زین سبب  
 خط زیاد شد دل گرفتار و ساده شدم بعد از آن مدتی بر این بگذشت در خطم هلاک آن بگذشت نیت روزه علی کردم  
 قلم مشق با جلی کردم در خیال آنکه کار بکشاید سه بخوایم مجال نباید تا شبی خواب دیدم از زده که خط دیدم و جامه بکشید خوار  
 مختصر نمودم باز قضا خواب است و در روز پیش ازین زین خط ساریم گفت که ندارم مجال گفت شفقت بده سلطان علی  
 علیت است خط او زمان علیت و زو شب کوید زنی و ولی ذکرش نیست از خرمی جلی موافق حبیب التیر که گفته است  
 دی و آوا و جاهت صورت و محاسن سیرت بوده در خطش تعلیق آنقدر صهارت حاصل بود که خطوط استادان مقصدین و متاخرین از نسخ  
 ساخت و در زمان سلطان حسین میرزا با ثبات آنحضرت و التماس میرعلیشیر نجابت نسخ شریفه میرچیت و کاتبی نظم اشعار نیز زبان بکشاد  
 و با وجود آنکه سن شرفش از شصت سال متجاوز شده بود خط را خوب مینوشت چنانچه از این جهت ثلوی او نیز معلوم میشود **مشدی**  
 مرا عمر شصت و سه شد پیشم کم موزوم جوانت مشکین سلیم تو اتم هنوز از خرمی جلی نوشتن که البعد سلطان علی و در سن تسع عشر  
 و تسعاه در مشد مقدس برودنه جهان شتافت ملا میر علی مشدی نزد ملا زین الدین محمود کاتب و ملا سلطان علی مشق میکرد و چون  
 خط او بکمال رسید با مولانا سلطان علی در مقام دعوی شد و اهل عصر جانب مولانا گرفتند و آخر او سه قطعه از ملا سلطان علی گرفته تقلید فرمود و خطها  
 مولانا پیش آورد مولانا تحیر شد که آیا خط او کدام است و بعد از آن ملا سلطان علی را بدست ملا میر علی به عهد خان افز بکتابخانه  
 هرات تقدیر اجرا بجا برد و او تا آخر عمر در آنجا بخدمت او و اولاد فاسد الاعتقاد او گرفتار بود و هر چند رعایت بسیار از ایشان  
 بمقتضا فطرت اصلی شکایت از وطن آنجا میکرد و بنقطه راد آنباب گفته قطعه عمری از مشق او تابا بود قدم همچون جنک تا که خط من  
 بیچاره بدنیازون شد سوخت از غصه دیدم کلیم چون سازم که مرا نیست از این شهره میرودن طالب من همه شان جانشان  
 در بخارا جگر از بر میشت خون شد این طایر سرم از بر خط آمد امروز که خطم سلسله پای من مجنون شد از جمله شاکر دان و بپرسید  
 احمدی خواجه محمود شیدا شایسته و خواجه محمود از عشقان جوانی و ساده رو در خدمت ملا میر علی بود و قس ملا از او بجهت بنقطه گفت قطعه  
 خواجه محمود اگر بگیدی بود شاکر داین حقیر فقیر بهر تعلیم او در لطم خون شد تا خطش بافت صورت تکرار در حق او زلفت تقصیری

مخادنا لعل الدوله

خواجه میر علی

سلطان علی

خواجه میر علی

مجلس

لیکن اور ہم سبک تفسیر ہرچہ اور جو سید زبیر و نیک جہد و سبک نام فقیر قبر دار دستخ آبلو بخار اور جو از شیخ سید علی بن ابی طالب  
 کہ اور شیخ اسحاق کو بند واقع است و ملاز فرزدان بستند کہ در آنجا نشو و نما یافتند و آخر سبک افشاندند و ہمگی عقیدہ فاسدہ اہل بخار اور از  
 فاعقبہ و یا اولی الاصلہ مجلس ماری و سبک در ذکر شری عرب کہ سبک باب دیند کعب بن ظہیر بن ابی سلمی رسید بن شیخ  
 المرزی از صحابہ حضرت سید المرسلین و شیخ امیر المؤمنین علیہ السلام صلوات اللہ علیہم اجمعین بود و عاقل کعب و حساست و بزرگی و برہر زوال صعب  
 طاہر و ہود است نقلہ آثار روایت کردہ اند کہ کعب قبل از آنکہ بشرف اسلام فایز گردون بان بچو بعضی از خدام قبیلہ رسالت و عاقل کعب  
 جلالت طوٹ کردہ و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خون او را عند رساختہ بود چون کعب از این معنی خبر یافت دانست کہ از این  
 قدر آنحضرت بزرگتر است بیعت نمود کہ حکم و ما اولئک الا رحمۃ للعالمین قرأت بود عالم را شامل است پناہ تو ان آقود و قصیدہ غزا کہ زید  
 نعمت کمال حضرت خیمت شمار محلی است ز قیامت نمود و بر ہم حرب بر شری تو آورندہ غلی مراحل کردہ خود را باستان ملک پاسبان شیخ  
 بعد از سلام ابتدا بنیاد قصیدہ نمود و در آن ابیات تمیذہ معذرت و استخار نمود چون حضرت استماع فرمود رقم عنبر بر جریہ بہت  
 او کشیدہ بزدیانی کہ زمین آن استخار امانی توان یافت از حق روح پرورد و جسم مطہر برین کردہ با و حوالہ فرمود و او را در سبک بندگان  
 سبک منظر کرد و اینہ شیخ بن حجر عسقلانی در کتاب اصحاب آورندہ کہ کعب مدعی خود است بود کہ کسی در راه اور نشناسد و ہمین وضع نزد حضرت  
 رسالت آمد کہ گفت نیز ہم کہ با شہابیت کمین آنحضرت دست مبارک خود بجانب او کشید و کعب دست پیشین رہ بیعت کرد و بعد از  
 روی خود را کشود و در زمان قصیدہ شروع نمود و نیز آورندہ کہ آن بر دیما کہ حضرت رسالت با و از زانی دست معویہ از از اول کعب بجا ہر  
 در ہم بتیباغ نمود و ہمان برد است کہ خلفای بنی امیہ بنی عباس از ایم عید پوشیدہ اند و چون مختصار مطلوب بود با بیعت از قصیدہ  
 مذکورہ اقتصار نمود و شعر قال کل خلیل انشائیک لا الہیتک انک مشغول فقلت خلوا سبیلہ لا اباکم فکل ما قد  
 الرحمن منقول ابنتان رسول اللہ اؤتک و الفوق عند رسول اللہ ما مول لا اأخذ ما قول الوثاقہ ولم اذنب  
 وان کثرت فی الاقاویل انا رسول لیست فیضابہ مہتد من سبوا لہ منلول

داینہ بیعت و سبک و قضی علم المدنی در کتاب مشقی از کعب در روح امام کو نقل نمودہ شعر صحابہ النبی و  
 خیر الناس کلہم فکل من داصرہ الخیر منقول علی الصلوق مع الاقی و طم قتل العباد و دبت الناس مکفول  
 فرزدق بن غالب بن صعصعہ التیمی الہجاشی رحمتہ اسم او ہمام و کنیت او ابو فراس است و فرزدق لقب است چاکہ سید عرب  
 میر قضی علم المدنی در کتاب غرر الفوائد و در غرر القلوب تصریح بان نمودہ و از عیان شیخ امیر المؤمنین و مداح خاندان طہرین طاہرین بودہ و  
 بر آنکہ صحبت حضرت سید المرسلین فایز کردیدہ و آید فرسین شمال ذمہ خیر اریہ و من سبک شمال ذمہ شتر اریہ از زبان مبارک آنحضرت  
 شنیدہ و گفتہ کہ ہمین ایوانی ہادیہ مرگانی است و صاحب اصحابہ روایت یاد و از کار شمرہ ما بلکہ خود ذکر نمودہ کہ عمر فرزدق بر وی صد سال بود  
 بروایتی یکصد و سی سال بودہ و در سنہ عشرين ماہ وفات یافت و ابطال روی یکصد و سی سال نمودہ و در کتاب غرر مذکور است کہ فرزدق از  
 تقدم در شعر و بلوغ او در آن فن بزودہ عین و غایت قصوی زخاندان بزرگ بودہ و پدران او را آثار ظاہرہ و مفاخر باہرہ است و در کتاب اصحاب  
 مسطور است کہ غالب بہ فرزدق از گریان روزگار و صاحب شتران بسیار بودہ و چون در بصرہ بخدمت حضرت امیر رسید و فرزدق با ہمز  
 آوردہ بیامی پس آنحضرت مشرف گردانید اظہار نمود کہ شعر او خوب میگوید و وادی نظم را چاہا بلایہ چوید حضرت امیر علیہ السلام فرمود کہ تعلیم قرآن اول  
 بہ از شعر و انشا دان است پس فرزدق با خود عمدہ کرد کہ من بیسیح چیز نیر از و تا قرآن را کھنوز خود سازد نقلہ آثار روایت کردہ اند کہ شام  
 عبد الملک در ایام حکومت خود حج رفت و در وقت طواف ہرچہ خواست حج را سودا مستلام کند بواسطہ از دعای طایفان تیرش غمناک  
 و مردم و نظار و دیگر و ناگاہ حضرت امام ہمام علی بن بحسین بن العابدین علیہما السلام حاضر شد و بطواف خانہ اشغال نمود و چون حج را سودا  
 بخدمت مردمان از بہت آنحضرت یکجا نشسته نہ تفتیش حج را سودا کرد یکی از عیان شام کہ ہمراہ شام بود رسید کہ این چہ کس است کہ مردم از  
 حجابت او دور شد نہ شام گفت ہمیشہ ما سلفہم آنکہ مباد ابوی جنبت نمایند فرزدق آنجا حاضر بود چون تکامل شام را ملاحظہ نمود شعر  
 گفت من شیناش نیو زودہ رسی بسوی من کنی و در جواب این قصیدہ غررہ تعریف و مدح حضرت امام علیہ السلام انشا نمود و ان  
 هذا الذی ہمرفنا بظلالنا و البیت ہمرف و الخل و الخمر هذا ابن خبیر عبا اللہ کلہم هذا الخلفاء اظہار العلم  
 ملاء علی رسول اللہ والدہ امت بنوہ هذا الخلفاء اذ لہم قریش قال قالہم الہ مکارم هذا بیعت الکر



بنی هاشم پس گیت این بیت خواند شعر بی هاشم در کله القیة فانه بهم و لثم ارضه مراد او غضب آنگاه فرزدق گفت  
 دانسته که اگر بغیر ایشان چه در اخی مرع خور اضلاع میاخی و در کتاب فرزند زکریاست که فرزدق روزی مجلس سعید بن العاص را  
 آمد و حلیه شاعر نزد بود چون فرزدق نزدیک او رسید این شعر بر سعید شقی خواند شعر فرزدق البتة ینک قومن ذنابا قلم  
 اخبی لکاحلا فان یکن اجهام خیل قبلی فقد قلنا لیشاعیر کفر قالوا توی العز الحجاج من قریش اذا ما  
 الامر فی الحدیثان فالأقیام انظر الی سعید کما تمم بوعت هلا لا پس حلیه با سعید بد گفت و آنکه ای میرفت شعر  
 آنکه تا امر در بخت میگفت ایم آنگاه بفرزدق گفت ای جوان مادر هرگز بگیا زاده فرزدق گفت نه لیکن دریم بگیا زبیده و در فرزند حلیان بود  
 که اگر در فرزدق بگیا زاده پس من با واقع شده ام و فرزدق از دست و مراد فرزدق از جواب آنست که پدر من بگیا زاده و برادر حلیه و زبیده  
 و حلیه از پدر منست و ایضا در غرزد کور است که فرزدق در غر غر از غرزد و من فرزند است با آنکه در ایام شاعری و شای غرلسنی و بجا که  
 بیکره منخ از امر دین نبود و بالکل ایام مرا سم آن نموده تا آنکه از بعضی ثقات مریت گفت روزی که فرزدق فرمود و آنست که  
 همزانی او از زنجیری از زرد امان و شنیدم و بعد از آن مای او را در زنجیر دیدم و چون از سب آن رسیدم گفت با خدا تعالی عهد نمودم  
 که قید از مای خود بر ندارم تا قرآن خط نایم و در دست که فرزدق دست در سستان کعبه زده عهد نمود که بقیه شعر ترک بجد و در آن ایام  
 ابیات بر زبان نماند شعر الرزیه فاهذت دبه و اذنه لیلین دینایم فایما و مشام علی حلفه لا اشتم الدهر مسلما ولا  
 خارجا منی ذود کلام اطلعنا یا ابلهس سبعین حنجر فلنا انفضی غمیری و تم تمای فرضا الی ذی و ایتت  
 انی ملاق لایام الخوف جمای و ایضا در غر از زور پس بن عمران که یکی از اعیان روزگار خود بوده منقول است که گفت مدوزی  
 فرزدق بخانه من در آمد و جمعی از اهل فضل حاضر بودند و سخن از رحمت خدا تعالی و سعادت کرم او میگفت چنان ظاهر شد که فرزدق را  
 امید داری بر رحمت الهی بشیر زجمع حاضران بر او پس یکی از حاضران با او گفت که هرگاه ترا این چنین فریب در جاو امید و اگر رحمت حق  
 چرا قدر محضات جهانی و طریق بجا و از م آن می بمانی فرزدق گفت آیا در پدر مرا بوسطه دشنام می می صاحب نامی در تنور می اندازد  
 و خاطر خود را بدان خوش می اندازد حاضران گفتند بگو ترجم بر تو خوانند که فرزدق گفت که دانسته ام ایضا در رحمت خدا تعالی بشیر است  
 پرورد و ایضا در غر مسطور است که حسن بصری فرزدق حاضر شد مدتی که فرزدق نزدیک فرزندش بود با او گفت که ای فرزدق خیر  
 از برای تیر جو تیرا و تار ما ساخته فرزدق گفت که بشد سوال است که شاد است ان لا اله الا الله و ایتا ساخته من گفتم این سخن جمیع است  
 طناهای او بگیاست فرزدق فی الحال این ابیات بر او خواند شعر اخاف ذاء القبران لربیعانی استک من الموت الهابا  
 و ایتقا انا جاء فی یوم القیمة قابد عقیف و سواق کیوق الفرزدقا لقد خاب من اولاد ادم من مشیر الی  
 النار منقول القلادة اذنا یقاد الی النار الخ مرسلا سربل قطران لبنا شعر فا آنگاه حسن بصری در خود عهد گفت خبک  
 یعنی این عقاب ترا بس است و در غر زبیر مسطور است که شخصی فرزدق ابعده وفات او در خواب از او پرسید که خدا تعالی با تو چه قسم  
 کرد گفت بیکت آن ابیات مرا بخورد گمیت بن زید الاسدی از جمله کابر شعرای شیدا شی عشریه است با حضرت امین جانین  
 محمد بن علی ابان و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حاضر بوده و در مع ایشان بسیار اهل بیت علیهم السلام قضایه خرا نظم نموده و علامه حلی  
 قدس سره در کتاب خلاصه الاوال اورد از خود تعقیبان سمره و در وصف لفظ شکوه آورده شیخ حسن بن باذو انیمشی با بر آن افزوده و حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام ایند عاکه لا تزال مؤیذة بروح القدس ما انت تقول فیما در باره او فرموده آورده اند که روزی گیت در دست  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفته و گوید که آنحضرت باین بیت مترنم است که شعر ذهب الفی یعاش فی اکتافهم لربیق الا  
 شایسته او خایند پس گیت در بدین بیت و انمود شعر و یق علی ظهر البیط و لجد هو المراد طانت ذاک الواعید  
 و ایضا از او منقول است که مدوزی از حضرت امام التمام نمودم که ملاز حال شخص خبر دید پس آنحضرت فرمود که ما ما هر بقت مجتبه  
 من دم و لا دفع حجة بینه حقیقه و لا حکم بظلم الا وهود اعنا قنالا الی یوم یقوم قانما یعنی فرمودند که بقدر ظرف حجاب  
 خونی برکت و ابعال حق باقی نمانده و حکمی از مدی ظلم جاری نگردید الا و انک و بال آن در گردن ایشان خواهد بود و روزی که قائم باطنی بگیا  
 الحسن بصری علیه السلام خلاف روی زمین قائم و ظاهر کرد و در بعضی از ابیات این بی باوقی است که در سخن معاشر بینه  
 هاشم ما شرکبارنا و سغاننا بجهتھا و البراءة ینھما آری چون شیوخ اهل ضلال بر آن حضرت رسول متعال عزات

بنی هاشم پس گیت این بیت خواند شعر بی هاشم در کله القیة فانه بهم و لثم ارضه مراد او غضب آنگاه فرزدق گفت  
 دانسته که اگر بغیر ایشان چه در اخی مرع خور اضلاع میاخی و در کتاب فرزند زکریاست که فرزدق روزی مجلس سعید بن العاص را  
 آمد و حلیه شاعر نزد بود چون فرزدق نزدیک او رسید این شعر بر سعید شقی خواند شعر فرزدق البتة ینک قومن ذنابا قلم  
 اخبی لکاحلا فان یکن اجهام خیل قبلی فقد قلنا لیشاعیر کفر قالوا توی العز الحجاج من قریش اذا ما  
 الامر فی الحدیثان فالأقیام انظر الی سعید کما تمم بوعت هلا لا پس حلیه با سعید بد گفت و آنکه ای میرفت شعر  
 آنکه تا امر در بخت میگفت ایم آنگاه بفرزدق گفت ای جوان مادر هرگز بگیا زاده فرزدق گفت نه لیکن دریم بگیا زبیده و در فرزند حلیان بود  
 که اگر در فرزدق بگیا زاده پس من با واقع شده ام و فرزدق از دست و مراد فرزدق از جواب آنست که پدر من بگیا زاده و برادر حلیه و زبیده  
 و حلیه از پدر منست و ایضا در غرزد کور است که فرزدق در غر غر از غرزد و من فرزند است با آنکه در ایام شاعری و شای غرلسنی و بجا که  
 بیکره منخ از امر دین نبود و بالکل ایام مرا سم آن نموده تا آنکه از بعضی ثقات مریت گفت روزی که فرزدق فرمود و آنست که  
 همزانی او از زنجیری از زرد امان و شنیدم و بعد از آن مای او را در زنجیر دیدم و چون از سب آن رسیدم گفت با خدا تعالی عهد نمودم  
 که قید از مای خود بر ندارم تا قرآن خط نایم و در دست که فرزدق دست در سستان کعبه زده عهد نمود که بقیه شعر ترک بجد و در آن ایام  
 ابیات بر زبان نماند شعر الرزیه فاهذت دبه و اذنه لیلین دینایم فایما و مشام علی حلفه لا اشتم الدهر مسلما ولا  
 خارجا منی ذود کلام اطلعنا یا ابلهس سبعین حنجر فلنا انفضی غمیری و تم تمای فرضا الی ذی و ایتت  
 انی ملاق لایام الخوف جمای و ایضا در غر از زور پس بن عمران که یکی از اعیان روزگار خود بوده منقول است که گفت مدوزی  
 فرزدق بخانه من در آمد و جمعی از اهل فضل حاضر بودند و سخن از رحمت خدا تعالی و سعادت کرم او میگفت چنان ظاهر شد که فرزدق را  
 امید داری بر رحمت الهی بشیر زجمع حاضران بر او پس یکی از حاضران با او گفت که هرگاه ترا این چنین فریب در جاو امید و اگر رحمت حق  
 چرا قدر محضات جهانی و طریق بجا و از م آن می بمانی فرزدق گفت آیا در پدر مرا بوسطه دشنام می می صاحب نامی در تنور می اندازد  
 و خاطر خود را بدان خوش می اندازد حاضران گفتند بگو ترجم بر تو خوانند که فرزدق گفت که دانسته ام ایضا در رحمت خدا تعالی بشیر است  
 پرورد و ایضا در غر مسطور است که حسن بصری فرزدق حاضر شد مدتی که فرزدق نزدیک فرزندش بود با او گفت که ای فرزدق خیر  
 از برای تیر جو تیرا و تار ما ساخته فرزدق گفت که بشد سوال است که شاد است ان لا اله الا الله و ایتا ساخته من گفتم این سخن جمیع است  
 طناهای او بگیاست فرزدق فی الحال این ابیات بر او خواند شعر اخاف ذاء القبران لربیعانی استک من الموت الهابا  
 و ایتقا انا جاء فی یوم القیمة قابد عقیف و سواق کیوق الفرزدقا لقد خاب من اولاد ادم من مشیر الی  
 النار منقول القلادة اذنا یقاد الی النار الخ مرسلا سربل قطران لبنا شعر فا آنگاه حسن بصری در خود عهد گفت خبک  
 یعنی این عقاب ترا بس است و در غر زبیر مسطور است که شخصی فرزدق ابعده وفات او در خواب از او پرسید که خدا تعالی با تو چه قسم  
 کرد گفت بیکت آن ابیات مرا بخورد گمیت بن زید الاسدی از جمله کابر شعرای شیدا شی عشریه است با حضرت امین جانین  
 محمد بن علی ابان و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حاضر بوده و در مع ایشان بسیار اهل بیت علیهم السلام قضایه خرا نظم نموده و علامه حلی  
 قدس سره در کتاب خلاصه الاوال اورد از خود تعقیبان سمره و در وصف لفظ شکوه آورده شیخ حسن بن باذو انیمشی با بر آن افزوده و حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام ایند عاکه لا تزال مؤیذة بروح القدس ما انت تقول فیما در باره او فرموده آورده اند که روزی گیت در دست  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفته و گوید که آنحضرت باین بیت مترنم است که شعر ذهب الفی یعاش فی اکتافهم لربیق الا  
 شایسته او خایند پس گیت در بدین بیت و انمود شعر و یق علی ظهر البیط و لجد هو المراد طانت ذاک الواعید  
 و ایضا از او منقول است که مدوزی از حضرت امام التمام نمودم که ملاز حال شخص خبر دید پس آنحضرت فرمود که ما ما هر بقت مجتبه  
 من دم و لا دفع حجة بینه حقیقه و لا حکم بظلم الا وهود اعنا قنالا الی یوم یقوم قانما یعنی فرمودند که بقدر ظرف حجاب  
 خونی برکت و ابعال حق باقی نمانده و حکمی از مدی ظلم جاری نگردید الا و انک و بال آن در گردن ایشان خواهد بود و روزی که قائم باطنی بگیا  
 الحسن بصری علیه السلام خلاف روی زمین قائم و ظاهر کرد و در بعضی از ابیات این بی باوقی است که در سخن معاشر بینه  
 هاشم ما شرکبارنا و سغاننا بجهتھا و البراءة ینھما آری چون شیوخ اهل ضلال بر آن حضرت رسول متعال عزات

کتاب

تقدم کردند و حقوق ایشان از خلافت و غیره غصب نمودند فساد و کفار را یعنی در نظر سول و آسان افتاد و عرصه بر منافقان فرخ  
 شده و شبیه در میان خلق بماند و ضعف اسلام کشفه اگر این نوع مجتهد بودی صحابه که صدر اول بودند از جواهر انصار و صاحبان  
 سید محار و بستمان تزلزل و اخبار باین فعل ابتدا نگردندی ایشان قوت روح شبیه نه افتند و همت ب تحقیق معانی قرآن و حدیث  
 نیکباشند و الا تمیز میشدند باندک تافهی در تحصیل ظلمی که از اولاد انبیا و غیر ایشان بر انبیا و اولیا واقع شده چنانکه قایل بن آنم بود  
 اعیانی خود مایل باینجا بر حسدی که با وی داشت بکشت و اولاد یعقوب یوسف را در غیاب تاجت انداختند و مرثه مانینه بر راسهم معدود و  
 بغر و خند و سایر بنی اسرائیل طریق دادی از راه پدید آمدند و اطاعت کوساله سام را بر متابعت موسی و هرون علیه السلام حشمتی نمودند  
 و با محبت بادی توحشی و صبور میبماند که صد و ظلم و خرد یکجه بر این میت واقع شد از اولاد مشرکان که سالها در کار ایشان با بکار بیو  
 حق عزوجل و طاعت ملات غزی و میل گذشته بود و مشرک و کفر شایسته از عادت و عیله شده بود و اکثر و اجوز خواهد بود خاصه که اظهار اسلام  
 برای ربیب شمشیر حضرت امیر را بجنبت و خلافت قیام و سر بر میزدند چنانکه مقصود رسیدند و در آن ضمن تمام خون پاران خود که در  
 و جنبین شده اند از اهل بیت کشیدند و مورخان و جمعی که با ایشان مخالفت دارند این باب نیکو دانند لیکن جماعتی که در تیره ضلال نشو  
 یافته اند و در غیاب تاجت طریقیه آبا که آنها وجدنا آبا نا علی امته خود را انداخته یا تیغ سواد عظیم را که بوجه آیه کریمه ولو اعجبک کثره البخت  
 و آیه و لکن اکثرهم یحق کار چون علامت خدایان الهی و عملات منصب العین ساخته اند ترک استحال عقل نموده لوای مکرر حکام جاری و طوک  
 فاجر را مثل سنی امته و بنی البیت و غیرهم بر افراخته اند و در ترویج آن عادت و منوره یافته اند لاجرم خونهای نایاب ریخته و میریزند و از ریختن  
 آنکسایت مشهوره که یکی از طوک مازندان از علوی پرسید که ای سید امام حسین سلام را در کربلا شید کردند سید در جواب گفت ای  
 امام حسین بزرگ منتهی ساعده که با یو بکر سبت کردند در آنجا شید کردند و از اینجاست نیز که شاعر گفته شعر بر عمراد آیه این جنابش  
 اوست قتل صلواتی است که بخار پیش اوست هر خدای حکام را با حال کسیت بر علی تمام نبود اما چون طرفه از جوار غبار غدار  
 بنایت آورده و کار است بی اختیار امثال این معانی ترشح نماید و کسیت خوشترام قلم طریق اظهار آن میسپاید و یقین است که مخدیان  
 اهل البیت را خوش میاید و مع ذلک از هم که با بعضی از اولاد طایفه اطالت افزاید از شاکسیت باین چند بیت که در باب اهل نظر اهل  
 و حقیقت ایشان مقام سید نام از دیگران واقع شده و در تفسیر سنن المغیرین شیخ ابو القاسم خراسانی رازی رحمه الله کتاب شفی مذکور است  
 اکفاینا بد شعرو بوم الدوح و ذیح یحییهم ابانله الولاة لولا طیعنا و لکن الرجال مباحوها فلما ارسلنا  
 خطبا مبیعا شیخ ابو القاسم آورده که است گفت چون این قصیده بکفر شیخ امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم هر کس گفت بخت  
 عین بخوان من میخوانم چون با بخار رسیدم کسیت است کسیتی که بخت آن بیت است شعروم از مثل ذلك البوم یوما  
 و لمر آتله حقا اضعا و یظلمه لک مشعل است بر جوابی از سوال مشهور که صبوران منم برزند در بعضی از جموعت منسوب است  
 دیده شعرو لواله لریقاناهم هنالعلی حق لیذفع عنه القیم هر هه ام لیکنا مثل من لوستل ساره نه وجهه  
 لواب الطیر یخطفه فقلت من یبث فی العقل حکمه فلا اعتراض علیه حتی نصفه لمر عمر الله ابلسا و ساطه  
 علی ابن احمه الا فاق یقذفه لمر الله فرعون یقول لهم لانا الله یعنی مخلوق متلفه نه مجلس لوارد الله کانیه و با الله  
 نضوه کان یخفه اعلمهم فنادوا و اغواهم انما العو کذا الدنیان فوه و هذا خلاصه توحه الله و بخت من جبار و سوا علی الباسطه  
 و در کتاب شفی از شکر کسیت بقطعه منقول است شعر بقولون لویوزت و لولا لوانه لقد شکرک فی کبیر و ارحب و  
 عنک و لم و التکون و حیر و کذبة و الجنان بکرو قلب و لا اغتسلت عضونها بجا بر و کان لعبد القیس عضو  
 و لا انفلت من خندق سواهم و لا اقلحت قیس بنایم ابقوا و ما کانت الاضواء لیله و لا عینا اذا الناس غیب  
 هم شهیدانند و خیر بعد و بوم خنن و الدماء نصبت و هم یبوهوا غیر طار و اشبلوا علیها باطراف الفنا و تحذوا  
 فان هی لرقص علی سواهم فان نوا القری باحق و اوجب و در کتاب شیخ ابو عمیر شیخ مسطور است که یکی از صوفی معاصرین  
 کسیت شاعران شیمات لمر الله مع اهل البیت علیه السلام و طعن غیاب ایشان واقع است از کسیت استماع میزند و یاد میکرد و تیره  
 در خواندن آنها بعدی تمام داشت اخرا و در حق اهل بیت و سچال از خواندن آنها متوقف شده تا آنکه در خواب دید که  
 کونیاقیت قائم شده و او در میان آنحضرت و صحیفه سبت او چون آن صحیفه را کشاد دید که در آنجا نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ مجلس



من به نقل آنچه من جمعی علی بن ابیطالب و چون بطریق اول نهادند همای گروی دادند که پیش از آن می شناخت و نظر در مطروحه  
 نیز که نام شناسی نذیر و در مطروحه و یا چهارم نام کتبا نوشته دید من از آن هستیاط که تو هم کرده بود بر کرده و در روایت  
 کتیب پیش از این مبالغه بود یعنی از کتیبی که شرح کتاب شغای قاضی حایض تا کی بتعزیت که کتیب حمیری است و غلات  
 و تکفیر خلفای شیه میزوده گفته که کتیب صحابه را کفیر بنکر دین صریح است و آنکه او نیز کتیب را از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام دانسته زیرا  
 که کتیب انیکه غلان سنی زبان تکفیر صحابه بنکشا به در آن بنکت که گویند غلان جلبگان میاید مؤلف کتاب صریح بخراب دو عالم آنکه گفته  
 مصوبین علیه السلام به جمیع سبایع رام و تابع احکامند روایت نموده که چون جمعی از دشمنان خاندان نبوت خواستند که کتیب را  
 محبت از بخاندان کشند و بنا بر آنکه او پنهان شده بود مردم را بر سر راه سواد شسته بودند که او را بگیرند حضرت امام محمد باقر علیه السلام با  
 اشاره نمود که در شب بیرون رود که کسی از ایشان تو بخوابد و چون کتیب از خانه بیرون آمد و خواست که یکی از راهساز بیرون  
 مشیری پیش آمد و او را از سلوک راه منع کرد پس کتیب متوجه راه دیگر شد و باز آن شیر پیش آمد و او را از آن منع کرد و هر گوی چند نمود که  
 از آن اشارتی نمیده بآنکه او را از عقب شیر باید بر راه رفت آخر چنان که ده شیر پیش افتاد کتیب در عقب او میرفت تا بمقام رسید  
 و از اعدا اضراسی ایست و نظیر این که است بدعا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره سینه اسمعیل حمیری واقع شده در وقتی که سینه  
 پر و ما در میکینت و سلطان وقت را بخوانده او داشته بودند و آنکه علم استید ابو اشتم اسمعیل بن محمد بن یزید بن ربیع حمیری  
 در عهد نه تعالی سید است او معنی لغویست نه آنکه فاطمی یا علی است خدمت سید از آنکه بر زبان خود نموده و در مضار مضاحت به است  
 عقب استن از اقران ر بوده آورده اند که دفاتر شاعریمینا او یک شتر بار بوده و در بعضی از اسفار و کاری این بار از روی تقطیر از  
 بسید میزوده و بهر که از او پرسید که شتر تو چه بار دارد میگفت که میمات سید را بر میزد و در تذکره ابن مقفر ذکر است که سید چاه  
 دختر بوده که هر یک از ایشان چهار صد قصیده از تصانیف او از بر داشته اند و از کلام شیخ ابو عمر و کسی متفاد میشود که سید جز سستی است  
 و ما در او را کرده اند زیرا که روایت نموده که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سید مذکور را دیدند و تقاضا نمودند که سینه  
 ائمتک سیداً و وقت فمذلت فاهک سیداً الشراء و سید در تمام فخر این کلام حضرت امام علیه السلام میگوید  
 و لقد عجزت لقابل لم تره علاقة فهم من الفهما سناك قوماً سیداً صندعابه اننا الموقوق سیداً الشراء ما انت جود  
 منحص ال محمد بالمدح منک و شاعر یزید مدح اللولک ذوی الخلع اطامهم و المذبح منک لهم لفرعاً فابشر فانک فار  
 من جنهم لوقد عدت علیهم مجزاً ما تعدل الدنيا جیباً کلها من حوض احد شرب من ماء  
 و عبدالله مقترجی سنی تذکره خود آورده که سید حمیری شاعر و سیمیم مطرب خوش اسلوب محکم شعر بود و با انحال جاوهر ترین و بهترین  
 مردم بود بسوق اخبار و احادیث و مناقب و از فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر چه یافته بود آنرا در اشعار خود کور ساخته اگر در قضای  
 آنحضرت از عرصه احاطه نظم و نثر بیرون یافته و در تذکره مذکور و غیر آن مذکور است که پدر و ما در سینه حمیری هر دو ناصبی بودند و او در بعضی  
 اشعار خود پیش از از حقیقه باطله لصب من و زجر نموده آورده اند که از سید پرسیدند که چگونه شیعی شدی و حال آنکه از ظاهر ظاهر و شاعر  
 حمیری سیدنی الحال در جواب گفت که صبیت علی از حبه صبغت کونین آل فرعون منی بطریق مؤمن آل فرعون یکبار رحمت  
 پروردگار بر من بخت شد و در این کلام سید شاعر است بفرعیت مومنین زیرا که طایفه حمیری از شیاع و اصحاب او بودند و ذوالحجج حمیری  
 عرب صفتین سپاس از شکر او بود و عدوت است با بن بیت علیهم السلام در تاریخ و سیر مذکور است و در بعضی از مجالس این کتاب  
 ابن کثیر شامی در تاریخ خود ذکر نموده که اصمعی در باب سینه اسمعیل میگفت که لولا ان ذیبت الصحابة فی شعره ما قدت علی احدی طایفه  
 یعنی اگر نه این میبود که او در اشعار خود است بعضی از صحابه بنمودیم شاعر معاصر او را بر او مقدم نمید آتم و مؤلف گوید خاندان  
 اصمعی بر اصدی مخفی نیست چه صحت و فساد عقیده را در جودت و روانت شعرو نقد متذکران آن دخل نیست لیکن چون اصمعی  
 معطن عبودت خاندان رسالت بوده لاجرم سبب مثل مشهور که کل نایب تریح بما فی ذل القصب باب سینه که تراخ خاندان رسالت  
 بود از او ترشح و عدوت اصمعی نسبت بخاندان رسالت مشهور است و او تقطیع نیز معلوم میشود که شیخ نورالدین علی بن عراق حمیری در تذکره  
 خود نقل کرده و گفته که ابو الیمین گفته که ابو علامه حمیری ادیدم که در جازة اصمعی کیفیت فجع الله اعطاهم حلوها نحوذوا البلاء  
 علی خشیات اعظم تبعض النبی و اهل البیت الطیبین الطاهرین و باطله سینه مشال در اصل کسانی که سبب

در تاریخ حمیری

و در ترویج امامت محمد بن حنفیه رضی الله عنه مبالغه نمود و بر طبق آن اشارت از او واقع میگردد و تناول خمر نمید و آخر آن شرف کلام  
 امام سخن باطنی حضرت محمد الصادق علیهما السلام رسید از مذبح کیسانیه برگردید و بنده سب حق جعفری کردید در کتاب کشی از محمد  
 بن النعمان روایت نموده که سید جمیری در ایامیکه خمر نمورد و مذبح کیسانی داشت بیمار شد و من عبادت او رقوم دیدم که روی او  
 سیاه شده و چشمهای او فرو رفته و تشنه جگر و پریشان حال است نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در آنوقت از من منظور  
 دو اینقی بگفته آمد بود مذرقم و حال کثیر الاختلال او را با حضرت عرض نمودم آنحضرت فرمودند که حمار مرزین کنسید آنگاه زین که دند  
 سوار شده متوجه عبادت سینه شدند و من همراه شدم تا آنکه نزد سینه آمدم و جمعی اطراف او نشسته بودند آنحضرت بر بالین او نشسته  
 و گفت یا سینه چشم را بکشاد و بجانب آنحضرت میدید و چون زبان او بیاری سخن کردن داشت بسیار گریست آنحضرت فرمود  
 که او میل سخن کردن دارد در روز زبان عانی گردند و او فی الحال سخن بگوید و با آنحضرت گفت جعلی است فذلک آبا و اجدادکم یعنی نه اینها  
 من فدای تو باو باید بوستان شما چنین میکنند که در وقت بیماری روی ایشان سیاه میسازد آنحضرت فرمودند که قل بالحق یکشف الله ما  
 بک برحمتک قد خلقت الجنة و عذاب لیاق پس سینه جمیری از مذبح کیسانیه سب حق جعفری رجوع نموده نزد  
 آنحضرت از پیش او در رفته بود که مرض او تحقیق یافته بر خاست و نبشت و این مقرر در تذکره خود است یا بحقیق روایت نموده که چون  
 سلیمان بن حبیب بن صلب را که از روسای شیعه و از دوستان قدیم بود و الی امور ساخته سید از کوفه با هزار رفت سلیمان در راه  
 واکرام نمود و چون سلیمان خمر نمورد و از شراب آن منع نمید و تشنه بسیار در آنجا میفرمود سید نیز در آن ایام که در راه بود با او میبود در ایام  
 موافقت بود و از تخریج شراب امساک میفرمود و آن امساک و زهد سبب سستی تر و تغییر لون بدن او شد تا آنکه روزی سلیمان از او پرسید  
 که سبب چیست که ترانه بر آن وقت و صحت بدن می بینم که آمده بودی سید گفت سخن راست است که من تناول شراب نمیدم و من  
 موجب حفظ طعام و قوت بدن من میشد و در این مدت بواسطه موافقت شما از آن امساک در زیدام لاجرم با خیال سیدام اکنون  
 اگر حیات ملائجه ای بفرمای تا از آن آب حیات حاضر سازند و در حق زهد فرموده که در آب ساغر اندازند شکر پیش او آن می طرب کند  
 جان فرا بر هم شکن مرا درع و زهد زاوید نوشین می کشید من بر دیدم از شیعیان بخون زید و مویب سبب شود و من  
 اجرام ثابته زنده شود مویب وی اجسام بالیه پس سلیمان تبسم نمود و گفت آمل آنچه بر ما و جیت در حق مداح آل رسول علیهم السلام است  
 که بر گاه بواسطه فقد شراب حال او باینجا رسد در باره او تجویز شراب بنید که چون سلیمان از غایت عفت و تقوی و بجاکی از معرفت شراب  
 خیال کرده بود که می بخت معروف تر بواسطه اشغال او بر لفظ شراب است لاجرم بعامل که هستمان ابو از نوشت که ابیثالی ابی با ششم  
 ذوق می بخنجا یعنی دست سبوی می بخت بنید بحقیق که گیت او ابو با ششم است آنگاه نوشته را بسید سپرد و چون سید را بخواند گفت  
 اصداق الامیر طبع است که کلام موهب محقق کار برد سلیمان گفت چه قصید در آن نوشته واقع شده سید گفت آنچه جمع کرده میان دو کلمه کن  
 یکی از آنهاست تنه از دیگری می را بگذارد و پنج را قلم سلیمان مضمون را فحید گفت راست گفتی آنگاه آنچه مقصود او بود نوشته بدست او  
 و ایضا در تذکره مذکور است که شعیب بن سنی در باب فضیلت علی و ابوبکر با هم نزاع کردند و چون گفتند شید ایشان تطویل انجامید  
 قرار دادند که هر که اول بار ایشان را چار شود او را در آن نازد حاکم سازد اتفاقا سید جمیری بر بتری سیاه سوره پدید شد و ایشان در غیبت  
 با اتفاق متوجه او شدند شعیب سبادت نموده سید گفت اصلک الله ما این دو کس را اختلافی واقع شده من میگویم که علی سترین مردم است  
 بعد از پیغمبر سید تمام با جارا از کلام حقیقه قیاب شد و گفت پس این را از آنچه میگوید و از جمله اشارتیکه در وقت رجوع بمذبح  
 حق گفته اینچه بیت شعر تجذرت باسم الله والله اکبر و ابقت ان الله یغفون غیر و دنت بدنیایه ما کنه ایضا  
 و نفاذ سید اناس جعفر فقل فی بنی قریظ بنی و الاخذ بنی دین من ینقص فلت صناد ما حبت و ارجعا  
 له ما علیک ان حق را ضمیر و لا قایل و لا قول بکنا بکنا و ان حاب جهال معاندا و اکثر و لکنه تمامه بسیده  
 علی احسن الحال بقوی قوی و اینچه بیت از او در مدح امام برار و بیان جهات تقدیم او بر سایر اعیان در کتب شیعیان است  
 سابل قریب ان کن ذاعنه من کان اثنها فی الدنیا و نادا من کان اقدما سلمنا و اکثرها علما و اطهرها اصلا  
 و اولادا من و صلا الله اذ کانت مکذبه مدعو مع الله او ثانا و انداما من کان تغذیه الهیجا از نکلو  
 کنها و اذ بخلوا و اذ منرھا اذا من کان اعدها حلیا و ابطاها عدلا و صدقها و عدوا و ابا اذا ان صدقها فلا

تعدوا ابا حنین ان انتم ملق لا براء حاداً ان انتم ملق انوا مذوی صلف و ذاعنا و الحق الله حشاداً  
 و در کتاب شنی که کور است که در ایام حضور عباسی سوار بن عبد الله که یکی از مستقبان اهل سنت و جماعت است قاضی بغداد بود  
 سید اسمعیل جت کواهی مجلس او رفت و چون نظر سوار بر اسمعیل افتاد با او گفت که تو اسمعیل بن محمد معروف سید فستی گفت  
 بی پس سوار گفت چگونه شهادت ترا قبول کنم و جان آنکه میدنم که اگر بر سلف ما دشمن میداری اسمعیل گفت خدایتال مرا نگاه دارد و از  
 با او بیای او دشمنی نماید نگاه سوار چشمش شد و گفت برخیز اراضی بخدا سوگند که شهادت تو دست نیست پس اسمعیل از مجلس برخواست  
 و در بدیهه ایندویت را کتبه با رفیقان خود نوشت و نمود شعر ابولک ابن سارق غزالی و اما کتبتابی الجهد و سخن  
 علی زعمک الراضون لاهل الصلوات الشکر و بعد از آن سوار را هجومی لایق نمود و آنرا در رفته نوشته یکی از زبان دار  
 اقتصاد او را آنرا در میان سلوک و بجلات نماده بنظر سوار رسانید و جلالت بن مخرز ذکر کرد خود اختصاراً بر این بود است نموده که شخصی  
 بر دیگری عوی طلی کرد و نزد سوار بن عبد الله قاضی سوار از او گواه طلبید و او کواهی غیر سید حمیری و مرد دیگر داشت لاجرم سوار از  
 ساحت تا کواهی داد و پس سوار گفت که ما شهادت سید را قبول کردیم لیکن در شهود باید افزود و سید چنان گمان کرد که مگر سوار  
 شهادت آنرا دیگر نموده چون از مجلس سپرد و نرفته آمد بایست گفت که سوار زنگ نکرده مگر کواهی ترا از خوف زبان تو قیج بان کرد  
 و خاطر نشان سید کرد که حال بر اینست پس سید در غضب بر سوار وارد او هجوم نمود و این روایت بر عزم قیج صحبت اقر است  
 که خوف اهل زمان ز دست و زبان سید حمیری زیاد بر آن بود که مثل شهادت او را با شکار نکار تواند کرد روایت کرده اند که چنان  
 سوار بر آن هجوم یافت بیاب شده فی الحال جت کتبت اسمعیل متوجه خدمت منصور شد اتفاقاً اسمعیل منصور را خندید و بر سوار  
 سبقت گرفته خدمت منصور رفته بود سوار وقتی رسید که اسمعیل بساط قرب نشسته این بیات را بر منصور بخواند شعر نا ائین الله یا  
 منصور و ناخبر الولا ان سوار بن عبد الله من شر الفضا نفضت حلی لکم غیر موات جده سارق غزالی حضرت من  
 فخرات و الذی کان ینادی من و لاء الحجرات یا هناخرج الینا اننا اهل فک فاکفنه لا کفناه الله  
 شرا طاریات سن فها سنه کاشه مواه پشالطفا اطعم اموال الیتامی قوم و الصدقات هر چند منصور از هجوم که  
 مسرور بود اما چون دید که سوار که درت بسیار اظهار میکند میان سپاه مصالحه بان نموده که اسمعیل بی چند در مدح سوار میسر  
 تا طافی آن هجوم نماید آخر اسمعیل حسب حکم قبی چند محتمل الضدین از برای سوار نهان نمود و عداوت خود را با او افزود و در تذکره ابن معتز  
 مذکور است که قتیبه مذکور در برهه وارد شده بود و سوار باستانی را که سید در هجوم گرفته بود از آنجا بمنصور فرستاد و در ذیل آن نوشته  
 ما امیر المومنین سید را خضی است و قابل رجعت و باحت نکاح متعه است پس منصور در جواب او نوشت که ما ترا قاضی ساخته ایم نه عازم  
 و سوار از خضای بصره عزل نمود و علی بن محمد از اراضی بصره جهت بر عیثت سید تعیین فرمود و باقی معارضات اسمعیل با سوار در کتاب  
 مذکور است و بعضی از مناقشات او با اولاد تیم و عدی در شرح احوال سید عباسی از این کتاب مذکور و با جمله خاکه علاءه حلی حله  
 فی ریاض الجنان در کتاب خلاصه الاقوال بان اشاره نموده جلالت شان علوم مکان سید اسمعیل مشایخ است که نویسد که تحریرین  
 قبلی از آن صورت پذیر باشد و صاحب بن محمد که یکی از روایات اخبار اهل بیت علیهم السلام است در بیان حالات و مقامات او کتابی  
 نموده و شیخ نجاشی در کتاب طابان آن اشاره فرموده شاید که آن کتاب است آیه شطری از احوال مختصر آمل او جلوه نماید و الله الموفق شیخ  
 کسی قدس سره که از مجتهدان شیعه امامیه است در کتاب رجال از سلسله بنی پان برده نموده که او گفته روزی خدمت حضرت امام علی بن موسی  
 الرضا علیهما السلام رفتم پیش آنکه دیگری از شیعه او حاضر شود پس دیدم که آنحضرت متشکروا در صواب کجایش انداخته گفت ارض نموده پس سخن حضرت  
 مرادیدند فرمودند در حاضری بیان همین ساعت رسول من طلبت میاید من کفتم که خدمت بودی این سوال اند فرمودند که خوابی عزیزم ام  
 که مراد منظر است سوز و گداز دارد و نگاه فرمودند که دیدم که گویند زبانی صد پایه از برای من برجا نصب کرده اند و من بالای آن رفتم از آنجا  
 بلبندی سوز آمدم که از غایت لطافت بیرون او از اندرون ظاهر است پس دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته و از جانب سینه  
 او جوانی خوروی بر سر زانوی مردی مر نشسته که از غایت پیغمبری بر وی او حاجب با صوفی او شده بود اتفاقاً او اسمعیل بن محمد حمیری بود  
 پس حضرت رسالت بمن گفتند که سلام کن بر پدر خود علی بن ابي طالب امیر المومنین علیه السلام پس سلام کردم و دیگر فرمودند که سلام کن بر پدر  
 خود حسن و حسین پس سلام کردم و دیگر فرمودند که سلام کن بر شاعر ما و مذکور دنیا و آخرت اسمعیل بن محمد حمیری پس سلام کردم و سوار نگاه

تاریخ مجلس  
 سوار بن عبد الله

بالتسليم  
بالتسليم  
٣٥٠

ان حضرت بجزیره که اسمعیل بود متوجه شده و فرمودند که عاده نهایی آنجکه که بان دل بودیم پس اسمعیل استخیره را اسناد نمود و شعر  
 لام عمره باللوی مریع طامسه اعلامه یلغی و چون این بیات رسید که قالوا له لو شئت اعلنا  
 له من الغابه والمفرع حضرت رسالت فرمودند که وقت کن ای اسمعیل آنجا دست مبارک بجانب آسمان برشته  
 و گفته ای سید من انت الشاهد عليهم وعلى النبي قد علمتم ان الغابه والمفرع الیه و اوما سید الی غیر المؤمنین وقال با علی  
 هذه الطیفة و فرستادیم خطها و فرستادیم خطها صحت له علی الطیفة قال الرضا علیه السلام و فرستادیم خطها علیه السلام کفر  
 و برود ما حتی حفظها و فرستادیم خطها لام عمره باللوی مریع طامسه اعلامه یلغی و فرستادیم خطها علیه السلام کفر

والوحش من خفيها نزع الاصلال في اثرى وقع فت والقلب شجا موجب بخطبة ليس لها موضع وفهم في الملك من بطع هرقون والترك له اودعوا من ربه ليس لها مدفع كان بما امره يصدع برفع والكفت الذي يرفع مولى فلم يرؤوا ولم يقنع كأنا انا فهم بتجدع اثر بالضرر مما ينفع تبالما كانوا به اذ موا ابلا والارض به اوسع ابيض كالفضة او الكضع تهير منها موفق مریع بذبح عنه الرجل الاصلع ذالك وقد صبت زهره قبلهم تيا لكم فارجع ولربك غيرهم يتبع خمس فنها ما للثا ربع عبادتهم لکم اكوغ كانها الشمس اذا طلعت والحجب غيرهم لا ينفع ولو قطع اصبع اصبع	رقشا بخاف الموتين لما وففت العيون في رقبها كان بالثا لما سغى قالوا لو شئت اعلنا فقال لو اعلستكم مفرقا وفي الذي قال بان ان ابلع والامر تكن مبلغا بخطبة ما موراد في كفته يقول والاملاك من فانتموه وحت فيهم حقا اذا واروه في حديد وقطعوا او حامة بعدة لا هم عليه برد وحوسته بنصب فيهم علم لله حصاه ناقوت من رجا انضرها نودن الورد ناصر بذبح عنه ابن ايطالب رجح به الجنة ما مور فالتوادونكم من هلا فالنور للشارب من حرم فراية الجمل وفرعونها وراية يقدمها نضل امام صدق وكتبه شيعه بذاك جاء الوحي في ولبعدها صلوا على	قالتم في اقبابها منفع والعين من عرفانه تد مع من حبا ردى كبد يذرع له من الغابه والمفرع كنتم عتبم فيه انضوا كان اذا بعقل او سمع والله منهم عاصم يمنع كفت على ظاهر اسلمع والله فيهم شاهد يسمع على خلاف صادق الاصلع وانصر فواخر دفته ضيقوا فسوف يخرجون بما قطعوا غدا ولا هو فيهم تشفع والحوض من ما اذله منزع ولو لو لم تجمر اصبع وفاق اصفر او انصع ذبت كجر بالبل مشرع ذاهبه ليس لها مرجع بروكم او مطعا تشبع فالويل والذل لمن يجمع وسايرها الامة للشيع لا برد الله له مضجع برعدوا من الحوض لم يمنع يا شيعه الحق فلا تجزع وصنو مجددة الاصلع	برسم دار ما بها مؤنس ذكرت من قد كنت اطوبه عجب من قوم اتوا استملا اد انوفيت فارقتنا صنيع اهل الجمل اذا فرقا ثم اشته بعد ذا عزيمه فمندها قام النبي الذي رافعها الهم بكت الذي من كنت مولاه فهذا له وصل قوم غاضبهم فعله ما قال بالامير ووجه به واذ معا عنده ابعولاه حوض له ما بين صنعا له ينبض من رحمة كوش بطيانه مساك حاماته ضيه اباريق واذ خافه والعطر وان الجان انواعه اذا دنوا منه لكة بشرنوا هذا لمن والى نبي احمد والناس يوم الحشر بانهم وراية يقدمها انكم وراية يقدمها حيد هذا لمن والى نبي احمد الحجر محنا و حكم لم يزل وازر واه اشارت تصيب
---	--	---	---

که از آن زفات نفاست ندبیه میگوید و این چند بیت است نصیحه ابن الطرب بالولاء و بالهوى الى الكواذب  
 اهل الخوب بجدیر بها و طعمه معشرنا للرجال راى ام متعب بالرجال راى ام قادهما ذبان بكفها  
 في اذاب ذبان قادهما الشفاء وقادهما للرب فاقجابها في نسب ولقد سره قما قبر بعد الشا  
 بلكة في موكب حرة الا متبلا في قام الف قواعد بقاع عجب بانوا ليس بحب الفى عامر غير الوحش

در  
مشع

طامسه اعلامه یلغی  
بالتسليم  
بالتسليم  
بالتسليم

وغير اصلع اشب في مدح زلق اشترى كانه حلقوم ابيض ضيق مستصعب	فون تنظير من يم قلب
هل مزب قاي علك الك بوشيه	الابنابة فرسخين ومن لنا
بالماء بين نفاونه بسبب	ملساء بريق كاللجين المذهب
قالوا اقبلوها انكم انقبلو	فالعصو صيواف قلبها فنفث
منهم بمنع صبعه لم تركب	كفاحته كور الثعالب تغلب
فكانتها كره بكنف خروده	فقتاهم من تحتها متلسلا فاعبدا
يزيد على الالذ الاعذب	ومضه فحلك مكانها لم تغرب
اعنى ابن فاطمة الوصي من قبل	
فذا فصاح به واشرف ما تلا كالنشر	
ماء بصاب فقال ما من شراب	
فشنى الالعنه نحو وعث فجل	
ترو ولا ترون ما لم تغلب	
حتى اذا عبتهم اهوى لها	
عيلة الذراع وحانها في ملك	
حتى اذا شربوا جميعا ودعا	
في فضيله ذفعا له لا يكذب	

بهمين حيث از آن قصار من و هم و از اشعار سپيدية او نيز انجيدت است شمر که آن حنا و الحسین التبی و قد  
 برضا صوة و بلیمان فتمهنا و تغناها و كانا لدمه بذاك المکان و طاطا تحتها عاتقها  
 فتم الطهیر و الراكبان ابن مخر کفته که چون این قصیده او نيز مشهور بود بذكر این حيث قصار واقع شد و از اشعار طویله او  
 این ابیات است شعر

بستود عاسقا في اللب مکنونا	امی بقره هذا القلب محزوننا	با عزان تعرضه عنا و انصحی
و نضری الجبل من هب بکم	قول الوشاة و من بلجا کم فینا	کلف و انشر مخلق هو آء اجبتنا
ان کان فی ترکها ما عنک قلبنا	نزلک زبار تکم من غیر مقلبت	اقول ما راکت الناس قد ذهبوا
من ناکین و سراق و قاسطه	في کل من بلا علم يتبهوننا	دانوا بدین انه موعه و دحبتنا
بوم الحریبه من قتل المحسن	انے ادین بنادان الوصی و به	و ما به وان يوم التهمدنت به
في سفک ما سفکت بوم اذا	و شارکت کفره کفی بصفتنا	و ابراه لله نلقط الموازیننا
ثم اسقنی بعدها امین امینا	فلک الدماء معارفت في عنقنا	

این مخر بعد از ذکر این ابیات گفته که بیسج خیز و غرور است برابر با این ابیات نیست بیسات لقد قطع و در نها اشعار و این قطعه  
 رد شمر از اشعار سید است طعمه وقت علیه الشمس لما فاته و فوال صلوة و قد دنت للفریب حتى تبلی  
 نورها من یقینا للعصر ثم هوی الکواکب و علیه قدرت بیامله اخرى ما اردت لخلق مغرب الالبو شع او  
 من بعد و لودها تا قبل امر محیب و این دو بیت نیز از او در کتاب کشف الغم مذکور است شعر ما با بیع الدین بدیناه لکن  
 بهذا امر الله من ابن ابیضت علی الرضا و اجد قد کان هواه من الذی احدثت بینهم بوم الغد الخ نا ذاه انه  
 اقامه من بن اصحابه و هم حوائیه فقام هذا علی بن ابیطالب مؤالین کت مولاه قوال من  
 و الاء ناذا العلی و عاد من قد کان عاذا و لهذا یضاً شعرا ان مرا خصمه ابو حنیز  
 لکاتب الراوی و اخضر الخ لا یقبل الله منه معذرة و لا یقبله العلی و این حيث از اشعار نیز مذکور  
 در بیسج الابرار است شعر انما سری هری چین بنیفة و عن اخوانی ندبون ثم الولاء الذی ارجوا  
 النجاة به بوالقنیه لله اذ ابی الحسن و له و اذا الرجال توسلوا بوسيلة فوسیلتی حتی لال محتمد  
 و له من لا لو من ابی حنین فلت عجزته بشیغل و له من اضلعه معه لوزانک الراسی لکم بزل  
 اذا بدلت بعه بک فلا هتات ذاک من بدلی و له ایضاً ما بدلت له اود ما لک به مدحت  
 علیا غیر وجهک فاوحیم و کتاب کفی مسطور است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کردید که سبب  
 سبب شد آنحضرت فرمودند که در کتاب کفی از اصحاب گفت من دیدم او را که تا اول شب میخوابد و باز آنحضرت فرمودند که در کتاب کفی

کرد که رحمت فرستادن حضرت بر او در مرتبه دوم تبارک خواهد که از دنیا نبرد حلال نموده اند عرض نمود که مراد من از غیر حضرت عمو است  
باز آنحضرت فرمودند که رحمة الله واذک علی الله ان یخیر لکم علی بنی آنتم کناه در جنب محبت علی بن ابیطالب چه قدر وارد که تکرار  
او را بیامزد طرف گوید که نظیر آنست آنچه صاحب کتاب استنباط که از علمای اهل سنت است روایت کرده که ضیاء بن اخصار  
که از حدیث صحابه است در مسأله اسلام چند روز در شرب خمر مبتلا شد وقتی او را دست پیش پیغمبر آوردند آنحضرت او را تا زبانه زچین  
نوبت این فعل از او صادر شد و یکی از صحابه او را لعنت کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن صحابه غضب نمود و او را از زمین بخیان فرود  
و گفت همچنین مگوی که او خدا و رسول او دوست میداند و سابقا در ترجمه ابوبکر خمری و صفوان بن یرقان کوفی از مجلس خمر خیار و آثار که  
نجات مجتبان حضرت پیغمبر و آله اطهار از عذاب نار شاد دارد با دفع شطری از سواخ او نام و افکارند که کرده اگر کشیده بخاطر  
با نجار جوع نما شد شیخ خمری ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه در مال خود آورده که سینه خمری او مرض موت پیش از وفات یکساعت پیش  
دست آورد آن بیوشی بگفت روی او سیاه گردید بعد از آن بهوش آمد و رنگ او بنایت سفید و نورانی گردید و ضمن قول خدا  
تعالی که وانا لکم رحمت و جوهم فی رحمة الله هم فیها خالدون بوضوح انجا میدورد در بعضی از کتب اصحاب اندیم الله تعالی مذکور است  
که آن روز سیاهی انتقام الهی بود از او در این دنیا در برابر آنکه تناول خمر نمود و ایضا ذکر نموده اند که چون روگیند اسمعیل در مرض الموت  
سیاه شد و مؤمنان حاضر غمگین شدند و ناصبیاں شادی کردند و شامت میزدند و در آنحال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
خود که یا حارثمدان من میت تری من مؤمن او مناقی قبلا بر سینه ظاهر شد و چون سینه را دیدار مبارک آنحضرت  
در نظر آمد از غایت اضطراب گفت بکذا یفعل باولیاکم امیر المؤمنین بعد از آن دوی او نورانی شد و در آن اثنا چشمش گشود و این بیات بن  
را در شعر احتیاجات من اهل دینه تلقاء بالشرک المونک بضحک و من مات هوی کفره من عده  
فلبس له الاله النار مسکک ابا حسن اذکک نضیما سوانی و قالی ما اصبحت الا ارض املک ابا حسن لک  
بفضلک غارک و لک یجمل من هواک لمک و انک صو المصطفی و ابن عمه و انا ما کذبناک و نزلک  
موالیک ناج مؤمن من الهک و قالک معروف الصلوة المشرک و لاح فجلد فی علم حربه فقلت نجاک الله  
انک اعفک و لاح فجلد فی علم حربه فقلت نجاک الله انک اعفک و بعضی این بیات را از او در آنحال روایت  
کرده اند شعر کذب الزاعجون ان علیا لا یحیی منته من هتات قد و دخلت جنة عدن و عفا لاله عن  
فا بشر الی و اولک اعلی و نوال و اعلی حیات المات ثم بعدة توالی الی و واحدا بعدا بعدا بالصفات  
یعنی دروغ گفته زعم کنندگان که علی نجات نخواهد داد دوست و محبت خود را از عیب و شین بخدا سکنند که در رقم بیست و هفت  
و عمو فرمود حضرت مجتهد ارکانان سستیانی که مراد پس شامت میداد و زود در سیستان علی را که تولا کنند علی تا بوقت حیات و باز  
بعد از او تولا نمایند پس آن عالم قدر او یعنی بعد از یکی هر کدام که بدان صفات و شیر یا بشند نگاه کلمه شاد است عرض نمود و جان سخن تسلیم نمود  
و محضی نماید که اشعار سینه تجرد آثار قلند را طوار بازار خاطر خود را شبیابی در حال چهار بنابر تو تم شامت امدای سیاه دل کو تا به نظر  
بود و آنکه بساوا ایشان آنحال جمال اصلاست تباهی حال افغانند و از ماژر باطن تیر و ابوکر و عمو دانند چنانکه از مولانا حیرتی مروست که وقتی  
بعضی از تصییر است او را بر عرض پادشاه صاحبقران حضور رسانیدند و چون او را مجلس بیست امین حاضر ساختند و از قرار این دانست که عباسی بوجه  
او خواهد شد قیاب کشته پیش از توجه عباس ابتدا بجناب پادشاه ولایت انساب نموده گفت زنهار با من جناب کنی که سنیان شیر  
قرین خواهند گفت که باطن عمر حیرتی از دو بنا بر این پادشاه مقهور تصیر او را عمو فرمود و چگونه باعث سینه مذکور اطهار از او فرمودیم  
شامت جمهور نباشد و حال او را با توسل نمایند و کمال ذوق نسیل شفاعت پیغمبری خاطر جمع بود از آنکه سیاهی جمال از سفیدی  
نماند اعمال او باشد و چهره کمال او را بنا بر اختلاف خراشید چنانکه عین القضاة همدانی در کتاب بنده را یکی که متصرف در ممالک فلندران کوفی  
عرقان و مجتبان فدالی خاندان سیاه و سفید انجمن است از شیخ یوسف عامری نقل نموده و بی زده را باینجه در کوی عزابت جدید  
و پادشاه در راه کجانی چو طاعت چکناه رنگره عرش چه خورشید و چاه رخسار قلندری چه روشن چه سیاه و انجمن  
در مالک شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة از امام عمو باقر علیه السلام مروست که فرموده اند ما اثبت الله لک محبت علی بن ابیطالب  
فی قلبک سینه لک فکرم الا اثبت لک فکرم الا اثبت لک محبت علی بن ابیطالب علیه السلام است که در کتب معتبره

بیات

و سخنهای

در دل او جاری دارد و او بکلیت مایل بود که در جای خود ثابت بماند پس اگر بای عمل سینه میری بسبب سائل خمر زلی یافت در  
 تمکین بای اعتقاد او یکسر موقوف نبود و در دوران مهدی و مناظره قزوین و نجف ابدی بر معرفت خدا و رسول امام می باشد و مطلق عمل  
 در جنب اعتقاد صحیح و مذموب درست قدری دوزنی میباشد چنانکه گفته اند بید مذموب است نماز است نیست زاهد اگر چنین  
 حیوان و ضر کند مخالفان علی را درست نیست نماز اگر چه سینه داشته باشند پیشانی و از لطایف متعلقه باقی تمام است که شد  
 یکی از زندگان باطل یعنی زانیل حق گفت که بسبب چیست که طایفه شیعه با آنکه خود را از اهل حق میگویند در طریق عبادت کفر سینه و  
 سنت را که باطل میباشد توفیق عبادت بیشتر دارند و در ادای سزای مستحق مبالغه تمام بجای میآیند آن عزیزی که جواب گفت که چون اهل  
 اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از مومن تفریق و خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان بعبادت باطل بچاپل ایشان  
 کاری ندارد و جهت بر وسوسه ایشان آن نیکار و چون در عقیده شیعه خلل نمیتواند از جهت و در نجف کاری نمیتواند ساخت با تصرف و  
 در عبادت ایشان میاندازد و بجز آنقدر شیطان خود را دست نیازی و پیشانیه بمالند و مجاز آنچه در دیوان کار سازد تا فخر و ناز تواند بود  
 درست است طراز و دوزخ که از است نه توفیق زیادتی عبادت روزه و نماز چنانکه فاضل شعرای اهل از ظهیری سخن بر پا ز گفته اند  
 ناز که توفیق عبادت یافته خاک حیواناتش بر توفیق جانی دیگر است و بانه التوفیق در سال کعبه و تقیاد و نه از جهت در بغداد و کربلا  
 رحمت ایزدی انتقال نمود و کار و شرفای شیعه که در کوفه بودند متقاعد کن فرستادند و هر دو از رسیدن اقبال خود او را کفر کرد و گفتما نیکو اهل  
 کوفه فرستاده بودند باز پس فرستاد و گفته عتاسی بر او نماز کرد و چنانچه طریقه شیعه امامیه است پنج تکبیر بجا آورد و خط شیخ کفری در عایشه  
 کتاب کشف الغم بنظر رسیده که مولد سید در سال کعبه و پنج بود و وفات او در سال کعبه و متقارن رسیده و الله اعلم بتفصیل احوال ایشان  
 که در مطاعن خلفای ثلثه گفته در کتاب این جور مذکور است با تجار جمع نمایند و عیسی بن علی انحرافی رحمة الله تعالی احوال محبت عالی  
 بتفصیل احوال در کتاب کشف الغم و همون از رضا و سایر کتاب شیعه امامیه مذکور است و در وقت سمرقندی تذکره خود میان احوال او بر این جور  
 نموده که عیسی بن علی انحرافی فضل و باغی زیاد از وصف داشته و متکلم و ادیب و شاعر و عالم بوده و در روزگار هر دو بر سرش از دیار عربیت  
 آمد و هر دو در محترم داشتی و همراه حضرت امام لانس و ابن علی بن موسی الرضا علیه السلام و لشکرها بجزاسان آمد حضرت امام شیخ محمد بن  
 اسلم طوسی در کجاده بنیسن بود و سخن بر این بود که خطی چهار شتر میکشد و در آن سفر و جمل او را بنوادر مثال اشعار مستی میکرد و ایند و جمل را  
 مرثیه ایست از حق تمام موسی کاظم شیخ از پیش امام رضا میخواند چون این بیت رسید شعر در قفسه ببنگداد و لغزش زد کتبه  
 قضتھا الرجن للغفرات امام گفت بحیث دیگر من میگویم بدین صغیده الحاق کن تا صغیده تود است شود شعر و قبر بطور  
 یا لھا من مضیبتہ فو قدت الاخشاء من حرقات و جمل گفت ایام این بیت بنایت و حش انکیز است و این قبر که خواهد بود  
 فرمود که این قبر حش و در نباشد که در طوس قبر من صغیده شیخا جدا و عظام من شود و جمل بکریست حضرت امام نیز در کربلا شد و جمل صبا  
 و بواسطه مشتمل بر لطایف و هتاید و دیوان او مشهور است و خواجہ محمد شمس قزوینی که صاحب تاریخ کزیده است اشعار او را در تاریخ خود  
 بیاورد و سار و اینست تمام کلام دولت شاه لیکن مخفی نماز که آنکه گفته که در سفر خراسان همراه حضرت امام علیه السلام بود مخفی الف انحراف  
 که در کتب مذکوره مسطور است از جمله در کتاب کشف الغم از جمل نقل نموده که چون صغیده موسی بن جعفر رسد بایران از انظم نمودم مقصد آن گزیدم  
 که بخدمت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام خراسان روم و نصیبه بر من ایشان رسانم پس چون بخراسان رفتم و خدمت  
 آنحضرت مشرف شدم و نصیبه را بر ایشان خواندم تحسین بسیار نمودند و فرمودند که تا من ترا در کفر نمیقتضیه را بگویم آن تا آنکه خبر آمدن من  
 بمأمون رسید مرا نزد خود طلبید و خبر بپرسید تا آنجا که گفت که صغیده مدارس تا بر من بخوان من بکا و معرفت آنصغیده که در مسمی سالی  
 خادمان گفت که حضرت امام رضای طلب نماید و بعد از ساعتی آنحضرت تشریف فرمودند پس مأمون آنحضرت گفتند که از جمل است و مأمون  
 که صغیده مدارس لایق بر بجا اندانکار معرفت آن بود آنحضرت بمن فرمودند که ای جمل آن صغیده را بخوان پس بخوانم آنرا و مأمون تحسین  
 بسیار نمود و پنجاه هزار درهم کرد و حضرت امام رضای با تسبیح انعام فرمود پس من با آنحضرت گفتم که توقع آنرا شتم که از جاها سوارک  
 بدن خود جابزه من که هم غنائی تا در وقت مردن کنن خود سازم فرمودند که چنین قسم و بر من جابزه بخشیدند که خود آنرا استعمال نموده بودند و  
 لطیف تر شغفت فرمودند و فرمودند که این را نگاهدار که میرکت آن صورتی مخصوصی بود و بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که در  
 مأمون بود و سله نیکو بر داده است که راهوار بازین بر اوق من فرستاد و چون مدتی بر آمد سعادت عراق متعاطر جلوه کرد و در شای

بعضی از قطع الطریق بر ما بیرون آمدند و مراد قیام مرا تمامی غارت کردند چنانکه بریدن من غیر کشته قاتی نگذاشتند و من با تنف  
 بر بسج خیر اسباب خود میخوردم الا بر آن جامه و شمشیر که حضرت امام علیه السلام فرموده بودند و نظر میکردم در آن کعبه  
 بمن گفته بودند که اینجا در شمشیر و خط کن که برکت آن محفوظ خواهد بود که ناگاه یکی از گروه عوامی بر همان سب که مثل من سسل بر دار بود  
 نزدیک من آمد و میفرمود شمر را بخواند که در اسلانت خلت من تلاوه و بگریه افتاد چون من این حالت از او مشاهده کردم  
 نمودم که در آن میان شخصی شیبی دیدم بنابر این طبع در دست او جامه و شمشیر امام علیه السلام کرده بان شخص گریه میکرد و من متوجه  
 از کیت گفت ترا با این چه کاریست گفت این بر شش من سببی دارد که ترا از آن خبر خواهم کرد گفت بتقصیده را شکر است او نسبت  
 بصاحبش این است که منتهی ماند گشتم او کیت گفت عجل عجل شاعر آل محمد خیر است که منم و الله و عجل منم و بتقصیده است  
 آن شخص از جای در آمد گفت این چه سخن دور از کار است که میگویند کفر از اهل قافله تحقیق حال من نمائید پس بر ستاد و جمعی از اهل قافله  
 ساخت و از حال من سؤال نموده یکی گفت که این عجل بن خراعی است چون مریدین است که عجل گفت جمیع مال اهل قافله را  
 بجهت خاطر تو بخشیدم آنگاه منادی کرد در میان اصحاب خود با جمیع اموال را دادند و ما را بدرقه شده عجل امین رسانیدند و سر آن حضرت  
 امام علیه السلام از آن خبر داده بود ظهور نمود و جمیع اهل قافله برکت جامه و شمشیر حضرت با من ماندند و در کتاب عمون الرضا کور است  
 که چون عجل از این صوره خلاصی یافت به شهر قم رسید شیعه قم بخدمت او آمدند و از او التماس خواندن قصیده مذکوره نمودند و عجل از همراه  
 خود بسجده جامع برد و بر منبر رفت و قصیده را بر ایشان خواند و اهل قم مال و خلعت بسیار بر او شاکر گردیدند آنگاه چون خبر حبه مبارک گفتند  
 که بد عجل داده بود بکوش اهل قم رسیدند و التماس نمودند که آنرا بزار و نیار بایشان بفرستد و عجل از آن استماع نمود و بکاره التماس نمود  
 که پاره آنرا بزار و نیار بایشان بفرستد آن نیز در حبه قبول نیافت چون عجل از قم بیرون رفت بعضی از جوانان خود را می که بان نواحی  
 خود را با او رسانیدند و حبه را بر زانو او گرفتند و عجل بقم باز گردید و از اهل آنجا التماس نمود که حبه را با او بدهند آن جوانان از آن استماع نمودند  
 و اقبال امر مشایخ و اکار خود کردند لاجرم عجل گفت که حبه بدست تو میآید همان بزار و نیار بگير و عجل قبول کرد و آنرا چون از آن بیرون  
 کردید التماس کرد که پاره آنرا حبه با او بدهند آنجا حبه قبول این معنی نموده پاره آنرا حبه با او بزار و نیار با او دادند و عجل بوطن خود مراجعت  
 نمود چون بوطن رسید دید که در آن خانه او را با تمام غارت کرده اند چون در وقت مغارت از حضرت امام رضاء آنحضرت مشتمل رسیدند  
 تیر با او داده بودند و فرموده بودند که این را نگاه دار که به آن محتاج خواهی شد و عجل آنرا بشیعه عراق هدیه نمود و در عوض هر دینار صد دینار داد  
 دادند چنانچه از آن صده هزار دینار بدست او آمد و معارف آن حال چشم جاریه عجل که با او جمعی عظیم داشت در عظیم مید کرده و طبعانرا بر  
 او حاضر ساخته چون در چشم او نظر کرد گفت که چشم راست او میوب شده است و معالاج آن نمیتوانیم نمود و چشم چپ او معالاج میکند  
 و اریکم که خوب شود و عجل از این سخن عجبناک شد و گفت بسیار یافت تا آنکه پاره حبه حضرت امام علیه السلام که کبراه داشت او را بسیار  
 آمد آنگاه آنرا بر چشم جاریه چشم او را از اول شب بعباسه از آن بست و چون صبح شد برکت آن چشم را او بهتر نمایم سازد و وقت گذشت

فوا وین بالادمان والفرات	نواج عجم اللفظ والنطقات	بجفرن بالانفاس عن غیر انفس
اساکر هو ما یض و اجرات	فاسدن فا بنض حجه نقرضه	صفون الدجاہ بالفخر منهنزات
حله العرصات الخالوات من الما	سلا شیخ صب علی المرصلا	فقهدهی بها حضر المعاهد القنا
من العطرات البیض و الحفرات	لبله صبدین الوصال علی القله	و یسکنان بنا علی العرصات
واذ هن بلحظن الکیون سوا من	ویستن بالابدی علی الزجات	فاد کل یوم لی بلحظی فتوة
بیهن بها قلبی علی شوات	فکم حررات ما حجا بجبر	وقوتی یوم الجمع من عسرات
الوتر للایام ما جرجور ما	علی التایس من نقص طول شینا	ومن ذل الشهنین و من غدا
طم طالب الیور و الطلایات	فکف و من انی بطالبت لعد	لله الله بعد الصو والصلوات
سوی حبا بانه التی و در نظم	و فیض نی الزفاه و العبلان	و هند ما ادت تمتد و اینها
اوله الکفر فی الاصل و الفکر	م نفضوا الهدی الکتاب فیضه	و حکمه بالزود و الشبهات
ولانک لا تحنه کتفهم	بذکوی ضلال من من و تینا	ترت بلا قرین و ملک بلا هدک







طیبه و اورا خان داده من بد خدمت مامون شدم بودم که در جمل باید و چون نزدیک بستاد مامون اورا گفت که بخوان حجت من  
 قضیه کبیره رایت خود را در جمل بخار معرفت آن کردی گفت تخمین قضیه نگفته ام پس مامون در برابر خواندن آن در نگاه او  
 تافتن جا را رات زود و عدت الحلم ذنباً غیر معتصم ترجوا العقیبه بعد ما شاء من اوقیا  
 و قد برکت طلقان حلیة الکبر اجارته ان شب الراضی فلیس ذکر المعاد و ارضانه عن القدر  
 لو کنت اذکر للذنب و ذنبها اذا بکت علی الماضین من یفر اخذ الزمان علی اهل ضد عام  
 تصدع الشعب لانه صدقة الحجر بعض اقام و بعض قد اصابه داعی المنه و البانی علی الاثر  
 اما المقیم فاخشیان یفارقن و کتابة من و کتابة یبیطر اصبت لخبیر عن اهل و هن ذلک  
 کما لرفض الرضا بعد مذکر کولاشا غل غیبا و لا و لم یفلو من اهل بیت رسول الله لراقر  
 و فی موالیک للبحر من مشغله من ان یقیمت بمعضود علی اثر کرمین ذراع لاهم بالطف مانیه  
 و عارض صبیحنا التریب من غیر آفة التواء ما جازیت حمد عن و هم یقولون هذا سبنا البشر  
 چون با کستم عین این بیات رسیده بود فریضی من لایحیاً فکلیه یحیی بن کثم خیر بیت کرده که چون اشارت عین بدین مقام رسیده مامون را مهربی فرستاد  
 الا و هم شرکاء فی دمارهم کما تشاورک احاببار علی خرد من ذی یمان و لا یکر و لا مصید  
 فضل العزاة باهل الروم و الجزر اری اجمع ذرینان قتلوا قلا و اسرا و مخرها فی منیه  
 قوم قتلتم علی الاسلام اولهم حتی اذا استمکوا احاروا علی کفر و لا اری لخی العباس من عدو  
 بنو مویط و لاه الحقد و الوهن اربع بطوس علی قبر الزکیه بها انکت نربع من ذی علی و سیر  
 ما یمنع الرجز من قرب الزکیه و لا علی الزکیه بقربا الرجز من خلد هیهات کلا مر و هن با کتبت

یداه فخذ ما شئت و فلد و چون قضیه تمام شد مامون عثمان خود را بر زمین زد و گفت صدقت الله یا رسول الله  
 ابو الفتح رازی در تفسیر آیه شده الله لا اله الا هو الا اله الا هو الله آورده که چون عین در مرض الموت این بیات گفت شعر اعتداله  
 بوم ملقاء دعبل لا اله الا هو قولها مخلصا عضاها بر وجهه فی القيمة الله الله مولاه و  
 التیة من بعدما الوصیة مولاه و وصیت کرد که ما بود کفن چینه چنان که دند چون اورا دفن کرد کسی او را شب بخواب  
 دید از او رسیده که مثل الله یک خداست تعالی با تو چه کردی گفتی تنگ الایات با این بیات برین صحت کرد و در کتبات قضیه شده  
 از کتاب عیون الرضا نقل نموده که سپرد عین خراسانی روایت کرده که چون پدرم را وفات رسید زبانش تشنه و در شش سیکست من  
 این واقعه کسبیدم و اینصورت را از مردم پرسیدم گفتیم تا پنهانی اورا بپوشند و دفن کردند و از جهت بی طول و در شبانه ویران خوابم  
 باروی و شش و جلد میخند بود و گفتم ای پدر در وقت مرگ علامات عجب بر تو ظاهر شد گفت ای سبک روی من که کفکی زبان من از آن بود  
 که خمر خوردم چون مردم و مراد بر نهانند دیدم که رسول خدا صلوات الله علیه باید گفت و عین قولم گفتم ای رسول الله فرمود که بخواب  
 مرید که در حق اهل بیت من گفته برخوانم شعرا اذ حجتک الله سیرا لدهان فحکک و ال اجد طلمو طون قد فسر و  
 تا آخر قضیه تمام بخوانم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرست و چون تمام شد فرمود که خوب گفته و در شاعت کرده تا بنشیند  
 و این جا بزرگوار است که هر دردم در عهد الله ابو الطیب احمد بن محمد بن حسن بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن  
 و آنچه علم ادبست پدر او بود و چون در کتاب انساب سطور است مقامی ابو جعفر بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن  
 اشتغال میفرموده و او را از طایفه جلیله بدست که یکی شیخ با خلاص امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند چنانکه در مقدمه است این کتاب که در  
 شد و در تاریخ این کثیر شامی مسطور است که متنبی در شاه در کوفه متولد شد و در زواجی شام نشو و نمایافت و در حاجی تحصیل علوم  
 دینی نموده بانکه روزی بر اهل زمان خود فایق آمد و کتاب انساب سطور است که قوت حافظه او بر تنه بود که یک نظر آنچه در پیش  
 نوشته بودی حفظ نمودی و در تاریخ این خطکان مسطور است که اطلاع و سخن را در علوم عربیه مرتبه رسیده که بفرستی و اگر از او رسیده  
 شاه آذانی البیدیه از کلام عرب بنظم یا شکر میگوید اینها آورده که بر علی و عهده که از مشایخ ائمه است روزی در متنبی رسیده

کتاب...

کتاب...

جمع بر وزن فعلی در لغت عرب است متنی در حال گفت که جمعی مضربی و اول جمع جمل است آن مرصفت که بزبان فارسی او را گفته  
میگویند و در جمع ضربان و آنجا در بیت بدوی و ایو علی فعل کرده که بعد سه شب مطالعه کتب لغت نمودم که شاید یک کلمه دیگر باشد  
سایه و چنانکه این سخن گفته همین فضیلت متنی را کافی است که مثل ابوعلی که امام ارباب عربیت است در شان او چنین گوید و در ذکره و در  
سرفندی مسطور است که رشید و طوطی در حق متنی میفرموده که در اوقات بسیار معارف و وقایع و مناسبت سخن جمع شعری اسلام عیال متنی اند  
و دیوان او در عرب و عجم مشهور گشتا کار فضیلا از او فرزند و بسیار از اکار مثل امام بن حنی نخوی شرح بر آن نوشته و اکثر آن در مطبع  
الک حله است که از سلاطین شیطانا مینه بوده اند این کثیر آورده که متنی بعد از اجتماع مولود استعد در نواحی شام دعوی انساب  
سادت و علویت نمود و بان نیز اکتفا نموده دعوی نبوت مترقی کرده و جمعی از رجال آنحال ما و کرده اند تا آنکه از آنکه از جانب کافر شده  
حاکم محض بود بر سر او رفت و او را بدست آورده چهره نمود و مدتی در حبس بود و آخر او را توبه فرمود و خلاص نمود و بعد از آنکه متنی از رعایت شریک  
انکار آن دعوی میکرد و از تاریخ یا قیامت استناد میکرد که نسبت به عدم نسبت دعوی پیغمبری متنی مورخان از خلاف است غلبه الامر که او را در بیت  
دعوی مذکور ابرجیح نموده و حکم نسبت آن فرموده و عقیب او به استیجاب جمله بود داشته و مؤلف اند هر یک از ترجیح و تا آنکه طریقت است آنچه  
از سیاق حال مذکور متنی ظاهر میشود و بعضی از اشارات عبارات او بان نظر است است که چون متنی از استناد متغلبا جفا علی حال  
ایشان آورده خاطر بود خواسته که بان متغلبان مقدار خروج جنایه لاجرم بنا بر مصلحت خود از علوی ظاهر ساخت تا همچنانکه گروه شیعه را بر او عظیم  
علویت که بر بنی العباس مزوج نمودند جمع شدند بر او نیز جمع شوند و بعد ایشان کاری از پیشین بود و اگر چنین نبودی هر چند دعوی نبوت متر  
ظفری بودی اهل زمانه را توبه دادن او بوجه نمود و انکار متنی نیز چنانکه مذکور شد با آنچه کتیم اشعار تمام دارد و ظاهر ادوات نبوت متنی از شیخ  
مطایف اشعار استخراج معانی کار نموده چنانکه کی از فضیلا در مریح او فرموده شعر ما رأی الناس قائم المبین ای ثان بوی  
لیکر الزمان هو نای مشهور تبتا و لیکن ظهرت بمختر انهم المغانی و بعد الملتیا و التي چون متنی از مجلس خلاصی است  
بلازمت سیف الله که از آل محمد بود شتافت و نیز جوار و وصلت که انما یافق اتفاقا روزی مجلس سیف الله و او را با این  
که از اکار بر فضیلا شیعه و مطایف سیف الله بود مباحثه واقع شد و این قیاسی استیجاب است چون او را قدرت مقابله با این خالویه  
بنوا آورده شده از مجلس بیخاست و بعد فریب کار فرستید و الی مصر مبر رفت و وضع خود را با او چنان قرار داد که همه کس شمشیر  
با غلامان سپی همراه در مجلس حاضر شود و با فرقه کار فرستید از او سوختم شده و مقام صد و شده و متنی بنی امیه در جوار او را که در مصر  
بیرون آمد منقول است که چون بعضی از اکار بر کافور را سر نشین کردند که متنی مردی شاعر بود چو از تو تو هم بایست که در جواب گفت که تو هم من  
از او دور کار نبود چه مردی که از رعایت علوی و قبی عوی پیغمبری میکرد و از او میاید که ضمه استعمال من هر از کافر کند البته چون متنی از  
مراجعت نمود بگو آمد و بعد از آنکه ثابت را که از اعظم نقیای کوفه بود بعضیه که در اول ایوان ادوات شیخ نمود و ابو القاسم ظاهر  
بن الحسن بن ظاهر علوی را که از اشراف زمان بود بعضیه را مع نمود که چند بیت از آن است حضرت علیا با اینه بتوانت  
من الفضل لا قتلها فی المضار و ابها نایا لها می آیه ابولک و اجدی ما لکم من مناقب  
اذالرتکن نضن النیب کا صله فاذا الذی یعنی کر المناصب اذا علویس لرتکن مثل طاهر  
فما الا حجة للتوا صیب هو ابن رسول الله و ابن صیبه و شبهها مشبهت بعدا لحداد  
الا یتا المال الذی قد انا ه تعرفنا فعله بالکتاب شب لعلت فی وقت شغلت فواده  
عن الجود او کثرت جیش الحاد حلت الله من لیلته حدیقه معانجی تسمی الی ناض السحاب  
فحبت خیرین یحبات بها لا اشراف بکب من قوی بن غلاب و در آنجا نیز ابن حمید وزیر را که از اکار فضیلا  
شیعه است مع نمود و برایت ابن کثیر سی هزار دینار صلوات از او بابت آنجا بقصد ملازمت سلطان محمد الدوله دینی توجه فارس شد  
و او را در آنجا مع نمود و سی هزار نیز رعایت یافت و معنی نماید که قدر متنی در آنکه همان خادم را در مصارفت سینه بار و منقبان طاهر  
او کشیده داشته و نادری از قوش ملایع ایشان برضوی نمود که شسته است که او مع خود را لایق حضرت نبویه و حضرت علیک از شانت  
چنانکه در بعضی از اشعار خود شمار بان نموده و گفته که فوا عجبنا میته احاول نفسه و قد نکت فیبه القرا طین و  
و در قطعه دیگر که شیخ ابوالمشریح کراچی در کفر الفوائد از او نقل نموده گفته شعر و ترک صفة للوصفی نعمدا اذ کار

نوراً مستفیلاً کاملاً قائماً استغلاً شمساً قام بینه وادی صفات الشمس مدعیاً غلاماً در خطه کبر  
 که سیدنا تاجین حیدر بن علی لای علی در کتاب جامع الانوار باو نسبت نموده گفته شعر قبله قل لعلی مدحا ذکرة  
 بخندنا را مؤصده قلت هذا مدح من فضله صادره واللب ان عبده والتمی المصطفی قال لنا  
 لکلمة المعراج لما صعد وضع الله علی ظهری کلمة فاراد القلبن قد برده وعلی واضع رجلی فی سجدة  
 بمیکلن وضع الله بدن مؤید است نیز آنکه فی فی ابن کثیر نقل کرده اند که بعضی اقران منی با او گفته که سبب است  
 که جمیع سلاطین آل حمد از او کفره و ابو فراس هم سیفالدوله را که بکلیه فضل و براعت و زیور عقل و ریاست آراسته است مدح  
 در جواب گفت که من شان او را و بزرگی فضل او را زیاده از آن عهد دارم که شعر خود را لایق مدح او شمارم و بدین شعر حکم با بگم هرگاه  
 نسبت باقی فراس که یکی از کابر شیعه امامیه بلکه علامی از غلامان سده نبویه و قد بر علیه مرقنویه است در مقام باشد آنحضرت را  
 اجل و اعلا از آن خواهد بود بلکه نام ایشان را بعد از تقدیم مراسم تعظیم یا نه از حلیت و سیم بر زبان خواهد راند شعر هزار بار ششم دیوان  
 و کلاب هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید شیخ اجل عبد الحلیل رازی در کتاب نقل القصایح نقل کرده که مثل بر صفای صبر است  
 و در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع است از او نقل نموده شعر آبا حسین لو کان حبتک مدخلی بحمتی  
 کان العوز عندی بحیثیها و کف یخاف النار من اب موقنا باننا بئیر المؤمنین فقیهها و در کتاب کشف الغره  
 زیاده است در اول تغییر سیر در باقی ابیات مذکور است شعر و ضمت باننا فی القیمة فیاضاً ما نفوس جانک  
 جومها اما حسن ان کان حبتک مدخلی حیثیها فان العوز عندی بحیثیها و کیف یخاف النار من  
 اب مؤمننا بانک مولاه و انت قسیمیها و معنی نماید که منی پیش از آنکه فرصت جمع دیوان خود یابد او را شریف  
 و بعد از آن جمعی از اخبار شطرنج و نسق او پیدا نموده آنچه موافق مذہب و مشرب ایشان بود آنرا انداختند و لکن در سخای دیوان او چون  
 دیوان حافظ اختلاف زیاده و نقصان بسیار است در تاریخ یافعی مذکور است که چون مشنی از فارس برگزید و بواسطه رسیدن جمعی از  
 قضاة الطریق از غراب بر او بیرون آمدند و قصد نمودند او را با سپردن محسن نام و جمعی از غلامان که با او همراه بودند در مقام مدافعه شدند و  
 کرده احد بسیار بودند پس او را با بعضی از غلامان بلاک نمودند او در مقام هزیمت شده و در شان یکی از غلامان با یک بر او زد که کجا میرود  
 و حال آنکه توفی صاحب این شعر الکیل و الخیل و البهائم یعنی و الحروب و القصر و القلما من العلم متنبی چون آن بیت را شنید احوال  
 دعوی شجاعت خود را پسندید و بر کرده احد حمل نموده رئیس ایشان را یک طعن نیزه بر خاک پلاک زدخت و آخر آنکه در هجوم نموده او را  
 از پای در آورند و بجایک قناس کردند و آن کثیر آورده که چون عضدالدوله از رعایت و انعام نسبت به منی بجا آورد شخصی را که با منی خصم  
 برآنداشت که از منی سوال نماید که صلات سیف الدوله بهتر بود یا عیال یا عضدالدوله و چون آن شخص این سوال از منی نمود او در جواب  
 عیال یا عضدالدوله بیشتر است اما در آن تکلفی نیست و عطایای سیف الدوله اگر چه قلیل بود اما از روی اقبال طبع و عدم تکلف بود و چون  
 این منی بسبب عضدالدوله رسید زنده کردید و انظایفه اعراب را برآنداشت که او را پلاک سازند مؤلف گوید که هر که بر جلوسان و کثرت  
 فضل و احسان عضدالدوله اندک اطلاعی دارد میداند که این سخن و ابی و منیج مستحقان طریق خلافت و کرامی است و چه کجا نشین دارد که عضد  
 الدوله یکی از بزرگان مذہب خود را که او دستاورد علی فارسی و افغانی میگردد اند جت بنقید سخن با کشتن همراه باشد شعر دوست من  
 با نقید رفعت هر کسی کلیم تو ان سوخت پوشیده نخواهد بود که کلامی که این کثیر در مقام نسبت عطایای سیف الدوله و عضد  
 الدوله از منی نقل نموده مشتمل بر مبالغه است در مذمت تکلف که بر تکلفان زبان نیز منی خواهد بود هرگاه شاعر که پیش از تکلفی که از زیاد  
 رعایت نماید آرزو باشد ظاهر است که اهل استنار اطلاق آن را چه مرتبه خاطر میسر نشد ابو محسن میا برین جزو و رعایت القادر  
 الدیلمی الغار شیخ عبد الحلیل نازکی ابن کثیر شاعری و یا منی آورده اند که او در اصل مجوسی و از اولاد انوشیروان عادل بود و بر دست میررضی الدین رضی  
 عنه که شریف و غنیب کوفه و بغداد بود مسلمان شد و شعر متین بود بر طبق همیشه مشتمل بر طعن و مدح در خلفا شد و تابع ایشان از کلام  
 سیزده تا آنکه ابو القاسم بن برهان که یکی از اهل سنت بود در جواب او گفت ای میا در کوفه او نیز بار زیاد دیگر از آن مدعی زیرا که مجوسی بود  
 و حال آنکه مسلمان شد و هم میکنی میا در جواب گفت آری احتمال دارد که جبهه مشا به حال خمر آن کفرت مال که معتقدان تواند  
 تو غنم بدوزخ و آیم و آتش افسار مرتبه خود را علاوه سوز و که از ایشان کلام و بیعت محبت اهل بیت علیهم السلام است و در زخ برین برود

بازرسی

دیوان

نایزدهم  
مجلس

شده بیرون ایم و بجز آید بهشت تریه تا نیم و سخنن جواب میار پس آنچه که از دست او کوزه که متقول است اما لوقه غیر الحکم  
 فایتم کنش من ایها و من ساکنها ما وجدنا العذاب الا علی من منع الظهار و منها من ابیها  
 یا فقی گفته که دیوان شعرا و چهار مجلد است و صاحب کتاب بیت لغت گفته که در تحت هر کلمه از اشعار میار باشد معنی از هر صریح  
 انکار و این چیزی بقاریخ خود بعضی از اشعار او را ذکر نموده و گفته که چون اشعار او همه خوب بود همین قدر اقتضای واقع شد و چون اشعار  
 میار که در مناقب ابن بیت الطهار و شالب اعیار قدر واقع شده در نزد مؤلف وقت تالیف حاضر نبود لاجرم چیزی از آن بجز آنچه  
 که از قصده لایسته او در کتاب کشف الغم منقول است مذکور کردید شعر ما القریش ما وقت عهدها و داعجتک و  
 علی ادخیل و ظالبتک بقدر حقدما بکذاخیک بالتراب و الدخیل و کفتموا امرهم واجتمعوا و اشتدوا  
 لا اویح انت منقرک و لم یمنکم قاصح و یستقبل ولا فاض علیک بو هیل یعنی چه پیش آمد قریش را که عهد خود را آوده شده  
 و دوستی که ظاهر می نمود بکینه تبدیل نمود و بعد از برادر تو که حضرت پیغمبر باشد صلوات الله علیه و آله مطالبه تو بکینه قدم نمودند و چگونه  
 و مشورت ایشان در ماده خلافت درست باشد در جای که تو در میان ایشان نبودی و بجزیره و کعبین حضرت رسالت صلوات الله علیه  
 اشتغال می نمودی و حال آنکه میباید از ایشان پیش از وفات حضرت رسالت شکی در بی درشان تو نداشتند و غلط و سهو و نقصان  
 در باره تو محال می پنداشتند و ظاهر همین قصیده لایسته است که شیخ حسن بر او گفته که سینه جمال الدین احمد بن موسی بن علی بن علی  
 حسن صاحب کتاب بشری شرح بر آن نوشته و از کتاب سالار فی شرح لایسته میار موسوم ساخته در سال چهار صد و بیست و شش  
 بجوار رحمت پروردگار آرا میاید ابو الحسن علی بن احمد منصور بن نصر بن سبام القشیری رحمه الله تعالی اثر ضاحت و بلاغت او مشهور  
 و در صحیفه سبطور است این کثیر آورده که او بجز بسیار میکرد و بجز در زمان او نبود که بجز نمود تا آنکه پدر و مادر خود را نیز بجز نمود و چون  
 عباسی امر کرد بدست قبر منور حضرت امام حسین علیه السلام نمود و فرمود تا جمیع منازل که در جوار آستان ملائک پاسبان بود خراب کردند و  
 سرزینر اشخزده مزروع ساخته این سبام بنقله در جوار آن بایستی تیره انجام گفت شعری تا الله ان کانتا متبرقدانت  
 قل ان بنت نبیها مظلوما فلعلکاتاه بنوابیهم مثلها هذا العری قبرها مهدوما اسفوا علی ان  
 لا تکونوا شاد کوانی مثلهم فبقیتمو میار در سال شصده و سه وفات یافت عیبه بن علی بن علی بن علی  
 تعالی از فضیله شعری فرقه ناجیه و در اشتغال طبع فارحامه بود مصابیح کلام او در مشکلات اشعار از کرمی کفار صدقه بجا و زیاده ای  
 و لولم متسنار و عروس مقال او در شکل و دلال مشاکل سحر حلال صاحب کتاب دمیته لغت آورده که نقش کسب خاتم او این بیت اخلاص فرین  
 اعد الکبش ابوظالب حت علی ابن اخی طالب و انجله نیز از اشعار بلاغت انرا است شعر ما شکت نه  
 ضیل ال فاطمة الا امر ما لامر بعد فقل اذ الحزب اب مؤله و کفتم یهودی العک بعد خد  
 لا اقام ال فاطمة اذا تحطوا علی الثری افضل و در ایامیکه امیر حسام الدوله فارس بن عثمان که از امرای شیعه امامیه است  
 سوانع روزگار و فراغت اغیار از شرف ذاریت نجف اشرف محروم مانده بود و شوق او بجا کوی آن آستان ملائک تیززاید بود و چون  
 که بزبان حال او چند بیت گفته شود که از مصوب یکی از اصحاب فرستاده بر اضریح معتمدس بخوانند ابوظالب که چون صاحب وندیم میرزا  
 بود حسب الاستساده که بکفتم این ابیات مبادرت نمود بحد و بخت ال محمد  
 تا ال محمد یا مصابیح الدبجی  
 و بکم ال سئل الهذابه فندم  
 ات بن عثمان کتب العذی  
 فالقلب منه محم بالمشهد  
 بلغ امیر المؤمنین من تحتی  
 یا بن الوصی قیاس لاله احمد  
 و لوانه شامت ضرک اولا  
 ابدار و روح مع الزمان و نمتد

علی ابن احمد

عبدالله بن علی بن علی

عَلَفْتُ وَ سَابِلُ فَايَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ  
 لَكُمْ الْجَلْمُ وَ ذُنُوبُكُمْ مَقْتُ  
 مَقْتِكُمْ لَا يَنْتَسِي مِنْهُ يَدَا  
 وَ لَنْ تَأْخُرَ حَيْمَةُ لِيُصْرِقُوا  
 سَلَّمْتُ عَلَى الْأَمَامِ بَسْتِدْ  
 وَ ذَا الْحُسَيْنِ بَكَرًا قُلْنَا لَهُ  
 وَ دَمُوكَ بِالْأَمِيرِ الْعَظِيمِ الْأَنْكَدِي  
 مَعْنَى السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا بَنِي الْقَاصِطِي  
 قَالُوا وَ بِنِيهِمْ نَبِيٌّ بَقِيَهُ الْخَرَقُ

و مَنَارُ مَنَاهِجِ السَّبِيلِ الْأَعْمَدِ  
 أَنْتَ لَمْ تَمُوتْ سَلِّ وَ بِحَبِّكُمْ  
 وَ عَلَى بِحَبِّكُمْ زَقَابِلُ الْحَسَدِ  
 يَا نَارًا أَرْضَ الْقَرْنِيِّ مَسْتَدَا  
 وَ أَذْكَرُ لَهْ حَبِيٍّ وَ صَدَقَ تَوَدُّ  
 قَامُوكَ وَ أَهْنُوكَ أَعْرَابِيكَ عَرُوقِ  
 وَ دَيْتُ مِنْهُمْ ذَابِلَةٌ وَ مَهْنُوكِ  
 وَ عَلَى بَيْتِكَ وَ جَلَدُ الْمُخْتَارِ

و مَنَارُ مَنَاهِجِ السَّبِيلِ الْأَعْمَدِ  
 أَنْتَ لَمْ تَمُوتْ سَلِّ وَ بِحَبِّكُمْ  
 وَ عَلَى بِحَبِّكُمْ زَقَابِلُ الْحَسَدِ  
 يَا نَارًا أَرْضَ الْقَرْنِيِّ مَسْتَدَا  
 وَ أَذْكَرُ لَهْ حَبِيٍّ وَ صَدَقَ تَوَدُّ  
 قَامُوكَ وَ أَهْنُوكَ أَعْرَابِيكَ عَرُوقِ  
 وَ دَيْتُ مِنْهُمْ ذَابِلَةٌ وَ مَهْنُوكِ  
 وَ عَلَى بَيْتِكَ وَ جَلَدُ الْمُخْتَارِ

ماده

و بارض بعداد علی مؤمنه و نه	طوبس علی ذالک الرضا منقره	و بستر من های السلام علی الهدی
و علی التبی و علی السجده التوقد	و بالکرمین اعطای منظر	و بقیام بالحق بصدع بی عند
یکلوا الظلام بنوره و یبندھا	علو به فینا لاسر مرصد	لنی سعادت بحکم ابدا و من
بحکم نایال احمد یعد	متبصر و الله عون بصیر	ما ذالک الا من طهارة مؤلک

المطرق البیدی رحمه الله مطلق در روزی الاذنب و سمار بهار مخالفان مخوم الاباب فاضل شاعر نامی و درند بیست  
 اما تیه است باغب و در باب تخم یا کشتی از کتاب محاضرات انطلسه را که مشتمل بر ذیل سنت است در محاکم تخم سیمین از نقل نموده شعر  
 قالوا تخم و الیمن قاتما ما رست الذنبت بالصادق و تقربا من لالی محمد و تقابله مع لیکل منافق  
 الماسحین فرود هم خوانم اسم النبی به حق الخالیون و مراد بصادق در قطعه مذکور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است  
 که فرموده اند علامت شیعتنا حسن بغير الجبین و تخم بالیمن و ذلک الاذنبین و صلوة احدک و تخمین  
 و الجهم بسم الله الرحمن الرحیم یعنی که علامت شیعه پنج است آنکه پیشانی برهنه دارند در سجده و کشتی بدست راست اند و سیمین  
 شهر صفر زیارت حسین و شیدان کر بلا در بایند و پنجاه و یک گشت نماز در شبها زوزی از فرقیه و سنت بجای آید و در نماز بسم الله بلند  
 گویند اگر چه قرأت است که در وضو می کند و در وضو می کند که استه باید خواند و معنی نماز بر وجهی که راغب در کتاب شکر ذکر مخشری در کتاب مع الابرار ذکر نموده  
 حضرت رسالت و آل و اصحاب او تخم سیمین نموده اند و اول کسیکه تخم سیمین نمود صوبه بود و اهل سنت و جماعت که فی الحقیقه اهل سنت  
 صوبه و جماعت یزید از سنت نبوی اعراض نموده بمنت صوبه گردیدند و صاحب کتاب هدیه در ذوق غنی اعتراف با سحاب تخم  
 سیمین نموده و از روی تعصب جاہلیت گفته که هر چند مشروع تخم سیمین است اما چون بفضله سنت با عادت خود کرده اند ما تخم سیمین شعار  
 خود ساختیم و عجزه آنکه با وجود اقامه در فرض سنت حضرت و اتیان بیعت اهل ضلالت خود را اهل سنت و شیعیان را اهل بیعت میمانند  
 سنت میدان ضلالت و رفتن سیمین عواصی جن تنها شوند و مع هذا بعضی از غلات اهل سنت در بعضی از مواعظ خود از این  
 شمرند و تشبیه بعضی کرده که روی سیکه است میشود و شیخ اجل عبد الجلیل رازی در نقض آن فرموده که هر گاه خواجگه سیکه استی بار و با  
 که با حصول عین نجاست استنجای سیکه است که اگر شیده بجهت اقتدار رسول الله روی سیکه است شاید در وضو سیمین استنجای  
 نرسد و چون حق تعالی در فرض کلام گفته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا و جوبکم و ایدیکم الی اخر الآیه و از ظاهر آیه معلوم میشود  
 نمیکرد که سیکه است یا دو دست شویید اگر بعضی فقها رسد که بقیا کسی یا بخیزی واحد حمل آید گینند بر دو دست با قرصا و قرآ رسد که  
 حملش کنند بر یک دست یا چهار متواتر و ایضا آنکه شیده اگر است میاید که بستی که کون شویید بهمان روی شویید اما مشابیه که  
 اگر کوزیت بایست که فعل که بر او در وضو تمام بدید که اگر چه بر دو سیکه است شویید لیکن بعد از آن سه کرت انبار با سیکه و با فرزند گوش  
 کند پس که بیک نیمه راقصی باشد و یکیم سستی پس نه سیکه بدست است در وضو سیکه است روی شویید چون در حقیقت انبار با سیکه  
 تا صیان اگر من بیک نیمه تا صیش معاف دارم خواهد باید که بنجیم جنینش معاف و لد و نادارین کجیمه مر جا بالوافق رست آید که در خلاف  
 خوش نباشد و آخر راقصی اقتدا بکر بر کرده است که ستوده مصطفی و پاکیزه است تا صیش سستی اقتدا بیک کس بخش کرده است که او بدست  
 شویید تا چون او اند از این بیگانه نباشد و محمد ته رب العالمین مؤلف گوید که از جمله فضایل اهل سنت است که از تخم سیمین بسیار کرده است  
 آنکه در بلاد ایشان مانند شام و ماوراء النهر اگر کسی رسیده که جهت استبراد استنجای اربعی در دست گرفته باشد آثار تشنج کند و او را برین  
 و بدعت منسوب سازند و عجب است که ایشان بول غایت را نشویند چون حماد خود را بدو بارانند و جمعی که بگم و از آن من استنجای  
 طور را لیتظنم به خود را بشویند و در طریق متابعت قرآن سنت پویند راقصی مستمع باشد فعل است که در زبان سلطان حسین سزاکو گویا  
 مردی هتار هر روی بعد از آنکه هفتاد سال عمر خود را بید بستی حتی که زاننده بود بید بستی شیعہ تعالی نمود و چون مردم بار حال او اطلاع حاصل  
 در مقام مؤاخذه او شدند و بخدمت سلطان گفتند که بجز در گذار در هفتی شده و بموجب فتوای حکما خفی واجب القتل گشته سلطان از رحمتی  
 رسد خواست که در کار او تاخیری واقع شود از او پرسید که بگم حجت دلیل از مذمت حقی بید بستی خفی تعالی نموده مرد کار عمر  
 نمود که بدان دلیل که در این مذکور کار و از بهل کار می شمول بودم همیشه سلوا و حقیقا از که جهت شستن برین سید اند که او در سیدیم و از او  
 شیعیان از او گوی و در دو دم از اینجا استم که حقیقان بید مذمبی داشته اند الحسین و الزناد احمد بن سیر خطاطی و حجازی

بازوی

یا فاضل آورده که او شاعری مشهور صاحب دیوان است و در فقهی بجز کوی بود و میان او و ابن قیسری شاعر که خود نسبت بخالد بن ولید  
مخبر می نمود و از شاعری مشهور نیز بوده معارضه و محاجات و مکاتبات بر وجهی که میان فرزدوق و جبر بود واقع بود و هر دو در طلب  
سعیم بودند و در تاریخ فاضل بن خلکان مذکور است که احمد بن مسیر طرابلسی که لقب او منذب الملک و عین الزمان بود شاعریست  
مشهور و دیوان شعری دارد و متداول در میان جمهور و او در مبادی حال طلب خط قرآن کتب لغت و ادب نمود آنجا که بقصین مشرف  
فرمود و از نظر ابلس بدمش آمده ساکن شد و او را فاضل بسیار بجز بد زبان بود و چون ابن قیسری را که معاصر او بود چو نمود ابن قیسری در  
مقابل بجا و این قصه گفت قطعه هجوت یعنی خیر افاذ الورد صوابه و لم یصنق حنذا ذالک صدق فان لم ی  
انقوا بالصحابة و در مذکره ابن عراق مسطور است که ابو الرضا که لقب اشرف و مرجع شیعه اطراف بود خلاصی تر نام که مملوک احمد بن  
بود بقریب نزد خود نگاه داشته بود و با ویند او پس مقصد نظم نموده و در آنجا تحریف سینه مذکور نمود با آنکه اگر غلام او را در دنیا از بند  
شیع بنده مایل است فقال خواهد نمود و چون قصیده مذکور رسید بکلای خود گفت که غلام او را با وید بید که مبادا از راه کفر  
انتقال نماید و قصیده است روحی فداء لثا ذننا من هواه علی الخطر هو کما لهلل ملقوا بالبکدر حسنا ان  
منه و بلاه ما احلانی قلبی السقی ما امر نومی المحرم بعد و در بیچ لذای صفر بالمشعرین و بالیصفا و  
الزکون اقم الحجر و بحرمه البیت الحرام و من بناء واعمر لان الشرف الموشو ابوالرضا بن ابدی مضر ابد الجوه مطرب علی  
تملو کتشر و البسال امته الطهر الیامین العز و حجت یعتد حید و عدلت عنه العز و اکذبا الراوی و  
اعلم فی طو المنظر و اذ ارموا خیر العبد بقول ما صح الخبر و اذ اجری ذک القضاة بن قوم اشهر قلب المفسد شیخ  
بتم ثم صاحب عمر و اقول لم یغدر معونه و لا عمر و عذر بطل بشوته یقائل لا یصارمه الذکر و اقول ما رفیع الصفا  
فوق رؤسهم و الا شعر کما قول الله امری شر قال انصبوا لی من اوانا البری من الخیل فدا و قال خلعت  
صاحبکم و ارجوا حقر و اقول ان خطا مغویة فما خطا الفد و اقول ذنب الخاریجین علی علی مغفر و اقول ام المؤمنین  
حقوتها ایضا الکبر و کت علی جبل و ارفق من ینها فی و است لصلی بن جبر السلمین علی غرر فاجابوا بقرین  
و سلیم و سطا و ک و اذ اقل خوة الورد و بصیرانهم عمر ماضی لو کان کت عت ذاقند و اقول ان ینیدا  
شریب الخور و لا فجر و یجش الکف عن اولادنا طامر و قلوب سکان المذنبه ما اخاف لادیر و عفا هسلک الخیر  
کاف عمه بل کتر و ایاحه ما القرات و ملحوا و لا خطر و حلق فی عشر المحرمه ما استطان الشعر و سهره طبع  
الجوی من المثل الی الشعر و نوبت ضوئها مع صوائف لخر و لبسها جل ثوب المکلا من منور و غدت مکحلا  
اصابع من لیسین البشر کوفت فموسط الطریق اصر شارب عبر و تکب عثمان الشهد بکفون الحضر و شرت حسن  
عباده ترجع الفلا اذ اعتر و قرات من اوزاق مصاحبه بوله الومر و دیت طلحه و الزبیر بکل شرفه کمر و انور  
قربها و ازجر من تجله او زجر و خبت من ثیر الواصب ما نمر و احمر و اعنت مضلال الشام علی الضلال الشمر و  
سکت حلق و اقدت بهم ان کافوا نغرو ما نده بجا میت و تحریف با تعال زندب شیعه بنده بسمه است که در همین کوه  
مذکور است که شریف حسن بن زید شهید هم در جزیره بنابر تقصیری که از او واقع شده بود احوال او را گرفته او را حبس نمود و این احوال را  
نوشته بخدمت شریف فرستاد شرفا شکو الی الله ما بقیت احببت قوما بهم بلیت لا اسم الصالحین بجز  
و ما تشبت ما بقیت امنت خفی بطن کفی و لو علی الجفیه و ضبت از اشعار ابن مزین خیریه شرفین  
و سابق باشد سولی بیات مذکور بجز سیده و بعضی از اشعار عا شقا و او در تاریخ یا فاضل قاریخ بن خلکان مذکور است و ولادت این  
منیر نورانه قهره در سال چهار صد و هفتاد و سیصد و در طرابلس در سال پنصد و هشتاد و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
عالی علم کثیر الخراعی عقی انه عنده او را کثیر غره نیز خوانده اضافه بزیکه غره نام داشت در تاریخ یا فاضل مسطور است که نام او  
و لقب او کثیر است بجهت تقصیر او و شیعی عالی قایل بجهت بود و از مشایخ عساق عرب است که با غره و قهرمیس بن حنظل که یکی از  
بنی حاجب بن مختار بود عشق میوزید و او را با غره حکایات و نوادر مشهوره و هست و اکثر شکر و بیات است و چون کثیر تعصب بود  
از برای آل ابوطالب و عبد الملک مدون قصیده او رسید است هر گاه از و خیری میریزد یا شعرن مطیبه یا بکفیت که سخن علی بن ابیطالب که

تاریخ مجلس



بمقتضای این کتاب که از فلان پیر مراد بوده یا فلان شاعر را برین بجا آورد صاحب جیب گفت که کثیر اتفاق بود خان عرب شیخی  
 در سبب بوده و مع ذلک بینی نینه صاحبت میبود و ایشان بسبب حسن طبع و وجود ذهنی که داشت مترنم او نمی گشتند  
 مولف گوید مبارز را با او مراد یعنی صاحب جیب است که کثیر تر شیبی بنا عسری بوده اما نه چنین است بلکه بر وجهی که در کتاب  
 مشغی از سینه مرتضی علم الهدی مذکور در احوال محمد بن حنفیه از تاریخ ابن خلکان سابقا مذکور شده کیسانی بوده تا وقت مردن محمد بن حنفیه  
 و بعد ویت محمد بن حنفیه دشت فاو را تا وقت ظهور دین بر تمام روی زمین زده انگاشته و این اشعار در مذمب کیسانی است  
 شعر الا ان الائمة من قریش ولالة الحق اربعة سواة اعطه والثلثة من بنیه هم الاسباط لیسن هم  
 خفاء فسطبط ايمان ویر وسبط هبته کر بلاه و سبط لا مدوق الموت حتی یعقود الخیل بقدمها اللوا  
 تعسب لا یرفق فیهام دمانا برضوی عنده غسل قماء و شیخ عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب نقص فرموده که او را خطبه  
 مجاز و مادحان اهل البیت علیهم السلام بوده روایتی که در وقتی بحسب ضرورت عبد الملک مروان را مدحی گفته بود و چون خطبه  
 امام محمد باقر علیه السلام از روی استعداد باو گفته که ای شیر چگونه طبع تو اقبال نمود بانکه دشمن را مدح کنی در جواب گفت که ای مولای  
 من او را در آئین امام ائمه گفته ام بلکه او را شجاع گفته ام نام ما را نیز آمده است و اسد کلب است پس آنحضرت بفرمودند و این  
 روایت نموده اند که روزی کثیر سوره بر ابراهیم میگذشت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام میآید و کثیر آنحضرت را میگوید ما در مدح شما  
 ادب و پایوه شدن قتیقه میوزید در آن اثنا شخصی ما بوقت که آیا تو سواره میروی و حضرت امام پیاده میروید کثیر در جواب گفت که آنحضرت  
 مرا بسواری امر کرده و حال من سب طاعت و فرمانبرداری او در سواری افضل است از حال مخالفت او در پیادگی و اینچنین است اهل مدح  
 علم الهدی در سبک جوابات حاضره منظم ساخته و فوات کثیر در مدح و ثناء او در جملة ابوت تمام غانی نام او جیب ابن حسن  
 در کتاب بنی شامی کتاب خلاصه مذکور است که ابو تمام امامی غیب بود و اشعار بسیار در مدح اهل بیت امام دارد و از آنجا که  
 که در آنجا ذکر ائمه اهل البیت علیهم السلام امام ابو جعفر محمد جواد نموده زیرا که در ایام حیات آنحضرت وفات یافت و حاضر در کتاب  
 حیوان گفته که ابو تمام غانی از دو سالی با فضله بود و از تألیفات او است کتاب حماسه و کتاب مختار شعر قبایل و جده آنکه بن معتز در تذکره  
 خود بعضی از او ایل قصیده او را ذکر نموده و گفته که اگر تمام او ایل قصاید خوب ابو تمام را ذکر کنیم یک بخش از کتاب خود را با آن شمول میآید  
 و اگر چه سبک صریح از او ایل آنها گفته اند و اینها گفته اند که اشعار او ششصد قصیده و هشتصد قطعه است و اکثر آنها خوب است و شعر  
 ندارد مگر آنکه در بعضی از آنها الفاظ معنی باشد اما آنکه در شعر او چیزی باشد که از معانی لطیفه محاسن بدیع خالی باشد نخواهد بود و نیز  
 گفته که چه خوب اصناف داده بختری چون سوال از ابی تمام و شعر او نموده در آنکه گفت که شعر خوب او بر است از شعوب من شعر بد من  
 بد است و در تذکره مذکور مسطور است که یکی از ایشان ابی تمام گفت که نزد ابی تمام در وقتیکه تفرودین بود رفیق و در حالی او از وفات آنقدر  
 مرتب بودم که در میان آنها پیدا شده بود کسی بهمینید پس ساعتی بوقت کردم و او بوسطه استغراق در میان آن گشت و هشتال لفظ  
 اشعار از آمدن من خبردار نشده بود و بعد از ساعتی سر برداشت و چون مراد سلام کرد پس من گفتم ای ابی تمام زهنت بسیار در مطالعتی  
 و صبر و طاقت بسیار در این هفت بجای میری گفت بجدا سو کند که مرا بغیر کتب علمی نیست و لذت از غیر آن حاصل میشود و زو بخت  
 که اگر یک ساعت بیطالعه نشینم دیوانه شوم گفتم که از این کتب که در اطراف توجیه شده الحال کدام غایت و اهتمام داری گفت این  
 که در همین طنت ماروست و آنچه در بسیار است ماروست است و من از ایشان شعر میآموزم پس من نگاه کردم که آنچه در همین او بود شعر  
 مسلم بن صریح الغزالی بود و آنچه در بسیار بود شعر ابی نواس و در تاریخ ابن خلکان مسطور است که ابی تمام او مدح خود بود در لطافت لفظ و  
 شعر حسن سلوب و از تألیفات او است کتاب حماسه که دلالت میکند بر وقت هنرم و اتقان معرفت او در حسن اختیار شعر او در است  
 کتابی دیگر که از افول شعر نام کرده و در آنجا جمع کرده میان طوایف بسیار از شعرای جاهلیت و مختصرترین اسلامین و از موفقات او است کتاب  
 اختیارات شعر شعرا و آفته شعر که او خط و دشت میگوید است تا آنکه میگوید که چهارده هزار و هشتاد و هشت شعر از شعر عرب یاد داشته سوی استاید  
 و ابو تمام مدح خلفا و امای زمان خود نیز نموده و ایشان جوان و وصلات یافت از آنجمله قصیده بایسته را در مدح ابو دلف علی امام و ابی  
 مستحسن افتاده پنجاه هزار مدح باو داده او او حضرت علیند گفت دانند که این مجتهد در خرقه شمرست بعد از آن باو گفت که آنچه در  
 قصیده گفته اند خود ندارد مگر همه آنچه تو گفته در هر شبه عید طوی است و بر سینه که قدم مرثیه است که بسند خاطر میرود قسمه گفت قصیده

نقد

در جواب